

آینده

د افغانستان د آینده غورځنگ مرکزي اورگان

دسمبر ۲۰۱۱ مطابق به قوس ۱۳۹۰ نشریه سیاسی - تیوریک نهضت آینده افغانستان سال یازدهم، شماره ۴۷

مطالب این شماره:

- ۱- اعلامیه نهضت آینده افغانستان در مورد کنفرانس بن (۲)
- ۲- اعلامیه نهضت آینده افغانستان «اصولیت موضع طبیعی...»
- ۳- حزب سیاسی و قدرت سیاسی
- ۴- دپشامپنوچتونه
- ۵- نگاهی به دشواریهای «چپ» در افغانستان
- ۶- برای نجات اقتصاد جهان به کارل مارکس فرصتی باید داد
- ۷- راه ابریشم و استراتژی چین
- ۸- تلبیس

اعلامیه نهضت آینده افغانستان

در مورد کنفرانس بن (۲)

۱۷ عقرب ۱۳۹۰ مطابق ۸ نوامبر ۲۰۱۱ مؤرخ

ارسالی شعبه تبلیغ و آموزش شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان

حزب سیاسی و قدرت سیاسی

حزب سیاسی را می شود از دو دیدگاه مورد مطالعه و تحلیل قرار داد:

- ماهیت درونی و ساختار حزب سیاسی،
- رابطه حزب سیاسی با قدرت سیاسی (همسانها و تفاوتها).

برای فهمیدن دقیق نقش و جایگاه احزاب سیاسی در زنده گی سیاسی جوامع امروزی، بهتر است تا نخست از همه قدرت سیاسی را دقیق بشناسیم و از پی آن وسیله احراز آن را - که در دنیای معاصر، عمدتاً، حزب سیاسی است مورد بررسی قرار دهیم.

۱- قدرت سیاسی

از هنگامی که افلاطون در اثر معروفش «جمهوریت» مسأله قدرت و نظام سیاسی را مورد تحلیل قرار داد و مدینه فاضله خود را (بر ضد دموکراسی و استوار بر پندار حکومت «خرد و داد» از طریق رهبری فیلسوفان و متکی بر نگهبانان مسلح برخاسته از خانواده های نجبا و نخبه گان جامعه) به حیث . . .

باقیمانده در صفحه ۲

نوشته قدوس زریب

نگاهی بر دشواریهای «چپ» در افغانستان

علتهای عینی بحران «چپ» در افغانستان، بدون شک در عوامل ناشی از مناسبات اقتصادی - اجتماعی درونی جامعه و بسته گی آنها به فاکتورهای بیرونی نهفته بوده که درخور پژوهش جداگانه اند، اما علتهای ذهنی این پدیده که با سلوک فکری - رفتاری افراد و تشکلهای سیاسی موجود پیوند می یابند، به بحث جدی و بدون تأخیر نیاز دارند. در زیر، تأملی بر آنها صورت می گیرد:

باقیمانده در صفحه ۵

کنفرانس بن ۲ درست ده سال پس از آغاز لشکر کشی امریکا - ناتو بر سرزمین افغانها دایر می گردد. نهضت آینده افغانستان از همان روز اول، ماهیت ضد مردمی و فاجعه آفرین اشغال کشور و به قدرت رساندن ظلمانی ترین نیروهای سیاسی را در کشور آشکار ساخت، از پیامدهای هستی سوز آن هوشدار داد و پیوسته در برابر آن با تمام امکانات خویش به مبارزه اصولی پرداخت. پیامد های ده سال حضور نظامی امریکا - ناتو در کشور همراه با استیلای حاکمیت ارتجاع قرون وسطایی و شبکه های مافیایی، در زنده گی ملیونها هموطن مصیبت دیده ما مشهود است. امروزه تمام نهادهای دموکراتیک و بشرخواهانه ملی و بین المللی بر مسوولیت مستقیم امریکا - ناتو در امر ویرانی افغانستان و تیره روزی زنده گی خلقهای سر زمین ما انگشت می گذارند و بر این واقعیت که امریکا - ناتو به جای رعایت حقوق بشر و استقرار دموکراسی، انارشی، فساد سراسری، استبداد، حاکمیت بی چون چرای زر و زور، تسلط ارتجاع سیاه قرون وسطایی، کشت، قاچاق و پروسس مواد مخدر، تخریب معنویات و ارزشهای فرهنگی، شیوع اعتیاد، بی قانونی و ده ها مصیبت دیگر را در افغانستان سبب شده، در راه آبادانی و بازسازی زیربنای اقتصادی . . . باقیمانده در صفحه ۹

اصولیت موضع طبیعی مبارزه دادخواهانه است!

اعلامیه نهضت آینده افغانستان

مورخ ۱۹ اکتبر ۲۰۱۱ مطابق ۱۷ میزان ۱۳۹۰

تلاشها و اقدامات اخیر سازمانهای مترقی و مبارزان دادخواه در داخل کشور زمینه های امیدوار کننده یی را برای پاگیری یک تشکل مردمی سیاسی فراهم آورده اند. پذیرش طرح ایجاد یک «اتحادیه دموکراتیک، مترقی و میهنی» از سوی تعدادی از سازمانها و نهادهای ترقیخواه فعال در کابل گواه این واقعیت است که تحلیل و طرح نهضت آینده افغانستان مطروحه در اجلاس ارگانهای رهبری احزاب، سازمانها، حلقات و عده یی از اعضای غیر متشکل مربوط حزب وطن سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان (مؤرخ ۱۰ - ۱۱ دلو ۱۳۸۸ مطابق ۳۰ - ۳۱ جنوری ۲۰۱۰) در شهر هامبورگ مبنی بر راه اندازی «اتحادیه احزاب و سازمانهای چپ، مترقی، دموکراتیک و میهنی» کاملاً به موقع، واقعینانه و سازنده بود. در آن هنگام شماری با راه اندازی هیاهوی فریادی «حزب واحد» و برخی هم با توهم زایی . . . باقیمانده در صفحه ۱۶

به ادامه صفحه اول

حزب سیاسی و ...

«عادلانه ترین» نظام سیاسی ممکن پیشنهاد کرد تا امروز، موضوع «قدرت سیاسی» در محراق علوم سیاسی قرار دارد. مبارزه در راه ایجاد یک جامعه مبتنی بر اصول داد، مستلزم دانستن یک بینش دقیق از پدیده قدرت سیاسی است، زیرا باید دانست که آنچه در گام اول هدف یک حزب سیاسی چپ و مردمی است، چیست؟ از یک نظرگاه سطحی انگار، چنین پنداشته میشود که قدرت سیاسی در وجود دولت تمام امور جامعه را نظم بخشیده، تطبیق قوانین را کنترل کرده، امنیت عامه را تضمین میکند. این نظر، در واقعیت امر، حاکمیت طبقاتی و عملکرد واقعی سیادت فرادستان جامعه را پنهان میدارد. ایدئولوژی طبقات حاکم که به حیث ایدئولوژی حاکم در جامعه عمل میکند، همین نظر سطحی از سیاست و قدرت را در ذهن مردم ترسب می بخشد. پس باید تلاش کرد تا گرد و خاکی را که ایدئولوژیهای قرون وسطایی (مثلاً شاه یا اولی الامر سایه خداست) یا ایدئولوژی بورژوازی (دموکراسی یعنی حکومت مردم، توسط مردم برای مردم!) بر صورت مفهوم «قدرت سیاسی» پاشانده است، سترد و درونمایه اصلی آن را آشکار ساخت.

مبارز سیاسی باید دقیق بداند که «قدرت سیاسی» تنها موضوع علوم سیاسی نیست، بل چیز است که در هر لحظه، تلاش و فعالیت او را به خود می کشاند.

جامع ترین تعریفی که تا کنون از «قدرت» به طور عام ارایه گردیده است چنین است: «گروه به مجموعه یی از اشخاص اطلاق میشود که به خاطر تحقق یک یا چند فعالیت مشترک، بین خود روابط (پیوندهای) قاعده مند دارند. فعالیتهای دسته جمعی و انسجام کنشهایی فردی ناشی از این فعالیتهای، تعیین قواعد و تطبیق این قواعد، همه، خواهان اتخاذ تصمیم معین و تحقق این تصمیم اند. **قدرت مجموع روندها و نقشهای اجتماعی** است که توسط آنها تصمیم نامبرده اتخاذ میشوند، به تحقق میرسد و تمام گروه را متعهد و ناگزیر میسازند.» (ترجمه از ماست)^۱

هر یک از مفاهیم مشمول در این تعریف کلی (چون قاعده، کنش فردی، هدف دسته جمعی و غیره) میتواند محتوای جداگانه یی بگیرد و به تعدد عرصه قدرت بینجامد: قدرت در یک قبیله بر اساس قاعده تعلق خونی - تباری داشتن، قدرت در خانواده، قدرت در یک جماعت مذهبی بر اساس تعلق داشتن به یک بینش و اطاعت از اتوریته های مشخص روحانیون مذهب نامبرده، قدرت در یک سازمان سیاسی بر اساس پذیرش مرامنامه و اساسنامه و قبول کردن هدایات مقامات رهبری کننده و غیره.

بر بنیاد این تعریف میتوان گفت که **قدرت سیاسی** در هریک از جوامع مشخص تاریخی (متشکل از گروهها، لایه ها، طبقات، مذاهب، نژادها و زبانهای جداگانه). به صورت بارزترین و فرازترین قدرتها تبلور می یابد. **یعنی قدرت سیاسی بلندترین مظهر قدرت در جامعه است.** قدرت سیاسی بر تمامی قدرتهای دیگر جامعه - در نهایت امر- تفوق دارد. مسابقه یک گروه اجتماعی برای دست یافتن به قدرت سیاسی به خاطر آن است تا با کار بُرد آن، منافع خود را بر تمام جامعه تحمیل نماید، چون جامعه درکل ناگزیر است از تصمیم قدرت سیاسی اطاعت کند.

پولانتزاس (Poulantzas) فیلسوف معاصر فرانسوی در اثر معروفش «قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی» می نگارد:

«دولت این وظیفه ویژه را به عهده دارد که سطوح و لایه های مختلف یک صورتبندی (اجتماعی - اقتصادی) را با هم گره بزند و تعادل کلی آنها را در این آمیزش تنظیم کند ... از همینجاست که **تضادهای** سطوح و لایه های نامبرده را در ساختار خود متمرکز می سازد.» (ترجمه از ماست)^۲

بدینگونه یک طبقه اجتماعی با احراز قدرت سیاسی، بر دولت کنترل یافته نقش و نیروی گروههایی را که با آن در دشمنی یا تضاد قرار دارند در داخل ساختار دولت و

از طریق آن در کل جامعه، ضعیف می سازد. با این برداشت دقیق از ماهیت دولت به ساده گی میتوان فهمید که رفع ساختار تضاد آمیز دولت زمانی ممکن میگردد که وجود **طبقات و لایه های متخاصم** (نگفتیم متفاوت) در جامعه نفی گردد. وقتی که ساختار تضاد آمیز دولت رفع گردید، دولت به حیث یک دستگاه انتظام بخشنده منافع کل جامعه (آموزش، صحت، مواصلات، فعالیتهای فرهنگی و غیره) **میتواند** تداوم یابد. «خاموشی دولت» (که آن را باید به همینگونه فهمید یعنی رفع ساختار طبقاتی تضاد آمیز آن)، آنگونه که در مارکسیزم مطرح گردیده است و بر بنیاد تحلیل فلسفی رفع تضاد در زیر بنای اقتصادی جامعه استوار شده است، تاکنون صرف یک طرح مبتنی بر **تحلیل تیوریک** است.

دولتهای کشورهای سوسیالیستی سده بیستم در **ماهیت خود** همچنان کانون تمرکز تناقضهای اجتماعی - سیاسی باقی ماندند و در **صورت خود**، بیروکراسیهای حاکم بر کل جامعه شدند. آن دولتها تحت حاکمیت احزاب کمونیستی یا کارگری قرار داشتند و احزاب دیگری به حیث نماینده های لایه ها یا طبقات دیگر اجتماعی وجود نداشتند.

حال ببینیم که یک حزب چه گونه میتواند با دستگاه دولتی گره یابد؟ آیا حزب، خود، یک «پیشا دولت» نیست؟

با در نظر داشت تعریفی که از قدرت ارایه شد، آیا حزب به حیث یک گروه متشکل، محل شکلگیری قدرت نیست؟

۲- حزب سیاسی

در علوم سیاسی، معمولاً تعریف زیر را از حزب سیاسی ارایه میکنند:

«حزب سیاسی به گروه اجتماعی اطلاق میشود که میخواهد با تکیه بر پشتیبانی مردم به اعمال مستقیم قدرت برسد.»^۳

«تکیه بر پشتیبانی مردم» در اشکال مختلفی تبارز میکند: در دموکراسیهای بورژوازی بر اساس کسب اکثریت آرا؛ در خیزشهای انقلابی توده یی با شرکت مستقیم خلق (انقلاب اکتوبر، انقلاب چین) یا صرف با روحیه همسویی و حمایت از اقدامات مسلحانه یا مسالمت آمیز (آغاز ثور در افغانستان).

حزب سیاسی در جریان پیدایی و تکوین خود چنان شکل سازمانی را احراز میکند که بتواند در صورت تغییر رهبران، به فعالیت و هستی خود ادامه بدهد. یا به دیگر سخن، تداوم وجود سازمان مربوط به اراده و خواست چند نفر معدود در رهبری سازمان نیست.

حزب را باید در سه بعد مورد بررسی قرار داد:

- ۱- بنیاد حزب چیست؟
- ۲- سازمانیابی آن چه گونه است؟
- ۳- رسالت و وظیفه آن کدام است؟
- ۱- بنیاد احزاب:

چرایی وجود حزب کدامست؟ به دیگر سخن، چرا آدمها به خاطر فعالیت سیاسی با هم متشکل میشوند؟

الف - عنصری که آدمهای مختلف را در یک حزب گرد هم می آورد،

وحدت نظر سیاسی شان یا میشود گفت **همسویی ایدئولوژیک** شان است.

حزب از این نظر، «تجمع آدمهای دارای دکترین واحد سیاسی است.»

البته تمام احزاب مدرن عین اهمیت را به مسایل تیوریک قایل نمی شوند ولی تمامی آنها برای تدوین بینش واحد، ارزشهای واحد و حساسیتهای واحد برای اعضای خود، تلاش می ورزند.

ب- منافع واحد اجتماعی: ارسطو در جمهوری آتن سه «حزب» را بر

اساس مناطق بود و باش اعضای آنها، که هر کدام منافع خاص شان را

داشتند، نشانی کرده بود.

یعنی منافع اجتماعی یک طبقه یا یک قشر، بنیاد و برهان وجودی تجمع افراد حزب را تشکیل میدهد.

مارکسیزم همین بینش را توسعه داد. از این دیدگاه حزب، وسیله یک طبقه است که مبارزات اجتماعی آن طبقه را در عرصه سیاسی تداوم میبخشد. فعالیت احزاب کارگری، بورژوازی و دهقانی در جریان سده بیست در اروپا بر تلقی مارکسیستی از حزب صحنه میگذارد.

ج- ولی وجود احزاب نژادی (مثلاً در افریقای جنوبی)، احزاب ملیتی و مذهبی (مثلاً در افغانستان، پاکستان و هند) نشان میدهد که احزاب می توانند پدیده های برون - اقتصادی نیز باشند.

۲- ساختار:

برخی از سیاست شناسان بر این عقیده اند که «چه گونه گی ساختار سازمان یا نحوه تشکیلات حزب» عنصر اساسی ماهیت یا سرشت حزب مدرن است. مسایل اندیشه ای و برنامه ای در جایگاه دوم قرار میگیرند. از مجموع ویژه گیهای ساختاری باید دو عنصر را مقدم شمرد:

۱- تداوم ساختار سازمان در پهنه زمان. یعنی عوض شدن رهبری،

بنیادهای ساختاری حزب را بر هم نمی زند. فعالیت حزب تداوم می یابد.

۲- وجود نهادهای محلی که باعث بروز سلسله مراتب در ساختار حزب میشوند و زمینه را برای تقسیم قدرت و صلاحیت در داخل حزب فراهم می سازند.

برای فهمیدن ساختار حزب باید آن را به مثابه یک سیستم در نظر گرفت.

سه سطح در حزب وجود دارد:

- عناصر صف، پیوستگاه حزب با توده ها: متشکل از کمیته کار، حوزه، ناحیه؛

- ساختارهای میانی، کمیته های شهری، ولایتی و غیره، به اساس ساختارهای اداری دولتی؛

- ارگانهای مرکزی:

ارگانهای مرکزی متشکل از سه بخش است:

الف - ارگانهای تصمیمگیرنده: کنگره، کنفرانس که به طور متناوب برای

مشوره، بحث و اتخاذ تصمیم بزرگزار میشوند.

ب - ارگانهای اجرایی: تصمیم ارگانهای مشوره تی را در عمل پیاده میکنند: هیئت اجرائیه، بیروی سیاسی و غیره که از بین خود یک دفتر کوچک را همراه با رهبر حزب مؤظف می سازد. دارالانشاء و غیره.

ج - ارگانهای عدلی: کمیسیون نظارت و کنترل، کمیسیون تفتیش و غیره.

موازی با این ساختار، احزابی که در ارگانهای دولتی نماینده میداشته باشند، ساختارهای ویژه اعمال قدرت را نیز به وجود می آورند، مثل فراکسیون پارلمانی، فراکسیونهای ارگانهای انتخاباتی، گروه وزیران و غیره.

عضویت در یک حزب سیاسی،

شرکت اعضاء در فعالیتهای حزب به درجه های مختلف صورت میگیرد:

در پایین ترین سطح، رأی دهنده گان حزب قرار دارند؛ بعد، هواخواهان حزب که خود را با همین عنوان معرفی میدارند، گاهگاه در فعالیتها و کارزارهای تبلیغاتی - انتخاباتی حزب شرکت میکنند. مطبوعات حزب را می خوانند و بعضاً در «سازمانهای موازی» وابسته به حزب عضویت پیدا می کنند. بالاتر، اعضای عادی حزب قرار دارند که حق العضویت می پردازند و در جلسات حزبی شرکت میکنند.

بالاتر از اینها فعالان حزب قرار دارند که کار تبلیغاتی، سازماندهی فعالیتهای

عملی و غیره را به عهده دارند. فعالیت حزب روی همین رده استوار است. فراتر از این سطح، اعضای حرفه ای حزب قرار دارند که سازماندهنده گان دایمی زنده گی حزب اند.

برای سنجش اعتبار و فعالیت حزب دو شاخص را می توان در نظر گرفت:

یک: «میزان عضویت» که مساویست به نسبت تعداد مجموعی اعضای حزب بر تعداد مجموعی رای دهنده گان به این حزب. به طور مثال اگر تعداد اعضای یک حزب هزار نفر باشد و حزب نامبرده در انتخابات، صد هزار رأی به دست بیاورد، میزان عضویت در آن حزب یک در صد است.

میزان عضویت، شاخص مهمی در مطالعه زنده گی تاریخی احزاب به شمار می رود و می تواند گواه خوبی از چه گونه گی نفوذ و اعتبار حزب در جامعه باشد.

دو: «میزان فعالیت» که مساویست به نسبت تعداد فعالان حزب بر تعداد اعضای حزب؛ مثلاً اگر تعداد فعالان یک حزب صد نفر باشد و تعداد مجموعی اعضای آن هزار نفر، میزان فعالیت آن ده در صد است.

«میزان فعالیت» نشان دهنده رزمنده گی یک حزب سیاسی است و درجه تاثیر گذاری آن را در حیات جامعه نشان می دهد و افق یا چشم انداز زنده بودن آن را در آینده تصویر می کند.

تقسیم قدرت در درون حزب:

تقسیم قدرت در حزب البته توسط اساسنامه پیشبینی میگردد، ولی در عمل، میکانیزمهای دیگری در بازی تقسیم قدرت دخیل میگردند. مثلاً افرادی که کرسی های بلند دولتی را احراز مینمایند اگر عضویت مقامهای رهبری را نداشته باشند، در آن مقامها جاگزین میشوند.

در برخی موارد دیگر، دموکراسی به ذرایع دیگری مخدوش میگردد: انتخابات غیر مستقیم، ارایه لست کاندیدهای از پیش تعیین شده و غیره. این کاستیها حزب را به

سازمان بیروکرات مبدل می سازد که در آن یک الیگارش حاکمیت میکند.

ترکیب اجتماعی - طبقاتی حلقات بالایی حزب بسته به ماهیت خود حزب فرق میکند. در احزاب کارگری، به خاستگاه کارگری بیشتر زمینه داده می شود در حالیکه در احزاب بورژوازی، کارایی و مؤثریت ایدئولوژیک - سیاسی اعضاء در نظر گرفته می شود.

سابقه عضویت نیز از معیارهاییست که برای راه یافتن به حلقات بالایی، از یک حزب تا حزب دیگر فرق می کند. در احزاب انقلابی، شخصیت تاریخی اعضا نقش عمده را در تداوم عضویت شان در حلقات رهبری - بالایی بازی می کنند.

نقش و رسالت حزب:

رسالت حزب به این خلاصه می شود که حزب برای اعمال مستقیم قدرت دولتی، به تنهایی یا با یک ائتلاف (در چوکات نظام سیاسی موجود در جامعه) یا در چوکات برنامه ایجاد یک نظام دیگر سیاسی، فعالیت می کند. تفاوت حزب از دیگر گروه های عقیده تی یا گروه های فشار در این است که اینها خواهان تاثیر گذاری بر قدرت اند، نی در پی احراز قدرت.

بدین گونه در جوامع دموکراتیک احزاب ممثل اراده گروه ها و طبقات مختلف در بازی قدرت اند. احزاب به حیث میانجیهای فعال بین مردم و قدرت عرض اندام میکنند.

حزب از دیدگاه مارکسیزم

نخستین سند بنیادی مارکسیزم در عرصه سیاسی، «مانیفیست حزب کمونیست» نام دارد.

در این سند پیدایی حزب سیاسی کارگری پیامد مبارزات خود انگیزته کارگران است. از آنجا که هر نوع مبارزه بین طبقات دارای منافع متضاد، یک مبارزه سیاسی است، مبارزات عدیده کارگران علیه حاکمیت مناسبات سرمایه دارانه تولید، در شکل سیاسی آن متراکم شده به ایجاد حزب طبقه کارگر منجر می گردد. طبقه کارگر

- تمرکز و دموکراسی دو بُعد جدایی ناپذیر موجودیت حزب اند.
- **نتیجه**
- پیامد تحلیل حزب و قدرت این است که هر دو متعلق به یک سنخ واقعیت در جوامع بشری اند. حزب چنان ساختاریست که توسط آن ساختار دیگری از همان سنخ (یعنی دولت) تصاحب میگردد و از طریق آن بر کل جامعه اعمال قدرت میشود.
- این بررسی وظایف عاجل چپ افغانی را در عرصه سیاسی - سازمانی به طور روشن نشان میدهد.

- 1- Encyclopaedia universalis, « le pouvoir politique »
- 2- Poulantzas ; « Pouvoir politique et classes sociales » ; Paris, 1968
- 3- Encyclopaedia Universalis ; « Le Parti politique »

پوهاند زیار

دینار مېنو چتونه

- چې راووري توري ټکي، د شنه هسک له کولکيو
 څه رنوب به شي راټوي، د رنوسترو له ککيو
 د سر دار به څنگه نه وي، پر دې چم دميناو
 لگېدلی چې بنديز، پر مينه ورو غلچکيو
 څه ناتار تالان راگډ دی، د زرو تېرو پېړيو
 د بنکلاو د نتلو، ننپاليو پر نټکيو
 آه، پرځای د سرو ډوليو، پر اوږو د سرو ب لېږدي
 له وروبو د باغ درنگي د، تاندلبانو ناوکيو
 نه رارسي يې لاسونه، چې دگلوخوږوبويو
 لاږمخ د هغه بڼي دي، ژنډرې کلکي دکړکيو
 په لېمو د زغم کي خاوري، راشيندي د نهيليو
 سربه څه ټکووهسي، له تورمخو بربکيو
 دي هوسی او سوي بېزاره، کاني بوتې د بېديا لا
 د لېوه، شرمخ، گيډر، له ناسپېڅلواړيکيو
 چې په گوټ گوټ کي چتونه، د بنار مېنوزېږدلي
 څه اکريه د برخليک وي، د بي ځالوتوتکيو
 چېرې نشته په دي هسي، گورځنگله د توري شپي کي
 تش يو پرک هم د برېښنا يا، څو ورو اورورکيو
 بي د ځان له ځاروني، کرونې شي څه تمه
 داورميني له اورپښتو، دگلميني له کوکيو
 لاتراوسه څوک روغ پاتي، کومي مور راوړی نه دی
 ستا د سترگو له دي غبرگو، سرو گوليو مردکيو!

در جریان مبارزه اش عليه استثمارگران، از وجود خود به حيث یک طبقه آگاه می گردد. همین آگاه شدن از خود است که آن را از حالت «طبقه در خود» برون کرده، «طبقه برای خود» می سازد، یعنی به حيث یک عامل آگاه در تاریخ حضور می یابد. این عامل آگاه وسیله سیاسی خود را که حزب سیاسی است به وجود می آورد تا نقش خود را مؤثرتر در پهنه تاریخ به سر برساند. بدین گونه حزب یک وسیله گذرا و مؤقت سیاسی برای کارگران است تا مبارزه سیاسی آنها را علیه حاکمیت سرمایه به نتایج نهایی آن برساند، یعنی نظام استثمارگرانه را منحل سازد.

با همین برداشت از مبارزه طبقاتی است که مفهوم «حزب - آگاهی» تکوین یافت. حزب - آگاهی به این معناست که حزب محل تاریخی گره یافتن تیوری با پراتیک سیاسی - اجتماعی است. حزب محل اشاعه اندیشه ها و جایگاه پرورش ذهنی - اندیشه یی کارگران است.

حزب جایگاه اتحاد و تشکل طبقه کارگر و زحمتکشان است. با این دو ویژه گی حزب به سازمان اصلی و رهبر مبارزات زحمتکشان مبدل می گردد و ویژه گی سوم را که سازماندهی مبارزات طبقاتی کارگران است، کسب میکند. دیده می شود که پیوند دیالکتیکی بین آگاهی، پراتیک و سازماندهی متکای مادی خود را در وجود حزب طبقه کارگر می یابد.

پس از تشکل انترناسیونال دوم (۱۸۸۹) یعنی پس از آنکه بینش مارکس دیگر به حيث گرایش مسلط در جنبش کارگری قد علم کرده بود، مسأله «شکل سازمان» باعث بروز اختلافات شدید در جنبش گردید.

در ۱۹۰۳ منشویکها جانبدار رشته های سست عضویت بودند. آنان می گفتند که هرکسی که خود را سوسیال - دموکرات اعلام کند، باید عضو حزب تلقی گردد. بلشویکها جانبدار عضویت مقید، پیوندهای استوار فعالیت مستدام و انضباط آهنین عضو حزب بودند. لنین در «چی باید کرد؟» بینش خود را از حزب در شرایط **اختناق تزاری** توضیح داد. کز فهمیهایی بعدی به بیروکراسی حزب انجامید، در حالی که لنین، در **شرایط مشخص تاریخی آن وقت**، جانبدار یک سازمان با انضباط و دارای کادراهی حرفه یی بود ولی هشدار میداد که اینها «نباید به جای همه گان فکر کنند» یا «مرکزیت وظایف مخفی سازمان» را «مرکزیت تمام وظایف جنبش» تلقی کنند. نشریه مرکزی سازمان به حيث «مبلغ، مروج و سازمانده دسته جمعی» باید وسیله تأمین ارتباط و «تبادل تجارب و اسناد» باشد.

پس از اکتوبر، انترناسیونال سوم، اصول تشکیلاتی واحد را برای تمام احزاب کارگری جهان تدوین کرد و **روی دموکراسی درون حزبی، پیوند آن با توده های مردم، پرورش اندیشه یی اعضای حزب تکیه کرد.**

پیوند یافتن حزب کمونیست اتحاد شوروی با دولت، سازمان واحد سیاسی را به وجود آورد به نام حزب - دولت. نقش اصلی حزب افول کرد.

گرامشی می گفت: «هر حزب واحد حاکم ناگزیر به یک دستگاه اداری و بیروکراتیک مبدل می گردد.» این حکم داهیانة گرامشی که بر بینش فلسفی ماتریالیستی استوار است، در همه جا درست از آب درآمد. فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که نتوانست به موقع خود را از بدنه بیروکراتیک دولت جدا سازد تجربه تلخیست برای مبارزان چپ افغانی.

خلاصه:

- حزب سیاسی کارگری را نباید با خود طبقه یکی پنداشت؛
- حزب سیاسی را نباید با کل جنبش کارگری یک کشور یکی پنداشت؛
- وظایف و رسالتهای مشخص حزب را باید در سه بُعد آن در نظر داشت: آگاهی، سازماندهی و پراتیک مبارزه.
- تاریختی حزب: حزب طبقه کارگر با به سر رساندن وظایفش، خاموش می گردد همانگونه که دولت از وسیله سیاسی سیادت به وسیله سازماندهی امور عامه (تحصیلات، صحت عامه، خدمات اجتماعی و غیره) گذار میکند و به اصطلاح کلاسیکها، خاموش می گردد.

مترقي قوتونه د لاس په يو کولوسره ددي نظام عمر ته دپای ټکی کيږدي، او بشريت ته دپوي بي زبېښناکه ټولني لوري ته لارښوونه کړی. هغه وخت را رسيدلی دی او اوس نود پانگوالی کار پوهان په دي پوه شوي چې پانگوالی دتاریخ پای نه دی اود خپل د زوال په پړاو کي لاس اوپښي وهي.

به ادامه صفحه اول

نگاهی بر دشواریهای ...

شماری از روشن اندیشان و ترقیخواهان معاصر افغانستان، درحالیکه آرایش سازمانی ظرفیت انسانی برای اعاده جنبش چپ و عدالتخواه در افغانستان را ممکن میدانند از تجسس بنیادی فکری - سیاسی، تکاپو و پژوهش سوسیالوژیکی معضله، ارایه مجرای حل اساسی آن و برخورد با دقت نسبت به نقش افراد و تشکلهای در قبال رخدادهای سیاسی طفره می روند. آنان به قضایا سطحی نگریسته بی آنکه وارد درون مایه و سرشت قضیه شوند و به خاطر آنکه که گویا موجب ناراحتی و آزردگی دیگران نگردند، به ترکیب سازیه و جمله پردازیهای عام، انتزاعی و گاهی بی ربط توسل می جویند. نتیجه آنست که پرسش - چرا نیروهای احتمالی اثرگذار بر پروسه ایجاد پایگاه اعاده جنبش چپ و عدالتخواه افغانی، کسب قوام و انسجام نمی کنند؟ - در نگارشهای آنها پاسخ مقتنع نمی یابد.

برای همه روشن است که رفتار سیاسی ناسنجیده حلقات معینی از کادرهای رده های بلایی برهه حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان که امروز با تأسف زیاد رأس چندی از سازمانها را در اختیار گرفته اند بر روند باز پیدایی و انکشاف نهضت چپ افغانستان تأثیر منفی گذاشت. اعضای این سازمانها فریفته پیوندهای عاطفی گذشته و وابسته گیهای غیر سیاسی مغایر با مجموع اهدافی که انگیزه اصلی پیدایش حزب دموکراتیک خلق افغانستان و علت پیوستن شان را به آن حزب تشکیل می داد گردیده شریک توهمات افراد مشتاق بازگشت به سیاست فراموشانه و شرکت در قدرت به هر بها شدند و دنبال آنها رفتند.

اگر آنها به جای تراکم در این همه شورا ها، هیئتها، کمیته ها، احزاب و تشکلهای پا در هوای بیرون مرزی یا داخلی دلبسته به دموکراسی پوشالی امریکایی - افغانی جمهوری اسلامی و متضاد با خواستههای بنیادی مردم افغانستان، در جهت پیدایش نهادهای پژوهشی علمی به مقصد ارزیابی دلایل تلاشی و رکود طولانی جنبش مترقی و چپ افغانستان و جستجوی راه های احیای دو باره آن همکاری کرده عملاً وارد پروسه می شدند، امروز بدون شک، روند احیا و انکشاف نهضت چپ افغانستان وضع دیگری می داشت.

تردید نیست که ظرفیت عظیمی در میان آموزش دیده گان روشن اندیش چپ یا متمایل به گرایشهای فکری چپ در داخل و خارج کشور، چه در میان اعضای حزب پیشین دموکراتیک خلق افغانستان و چه خارج از محیط آن به ویژه در میان قشر نو ظهور روشنفکران، قابل جستجو و دریافت است اما برخورد ناشیانه رهبری برخی سازمانهای برخاسته از خانواده حزبی پیشین در قبال حوادث دهه جاری، سازش سیاسی - حقوقی ناموجه آنها با حاکمیت انارشی و فساد در ده سال اخیر، به ویژه درک ناقص از حقوق بشر، دموکراسی و چگونه گی استقرار نظام دموکراتیک، برداشت نادرست آنها از مفاهیم منافع زحمتکشان، وفاق ملی، مصالحه ملی و عدالت اجتماعی، کار برد نا به جای این مفاهیم در تبلیغات روتین شان و گزینش طریقه های مکدر و بی ثمر دستیابی به «واحد» شدن توسط شماری ازین سازمانها در دو - سه سال اخیر بروز نوعی یأس و گرفته گی فکری - روانی را در وجود شمار فراوانی از ترقیخواهان افغانستان سبب گردید. محدود شخصیتها و تشکلهای سیاسی معتقد به حقانیت اندیشه های چپ با وجود تلاشهای معینی در جهت آگاهسازی جنبش، نیز نتوانستند گامهای سازنده تر و موثرتری در این

راستا برداشته از بروز گرایشهای ناسالم جلوگیری نمایند.

چه گونه میتوان در محدوده یک نظام سیاسی سراپا بیمار، مرکب از جانیتکاران حرفوی سابقه دار و تکنوکراتهای فروخته شده، با پذیرش نظام در کل و فراموشی ارجحیت راه اندازی مبارزه در جهت استقرار یک نظم سیاسی عادلانه و دموکراتیک، حرف وفاق ملی، عدالت اجتماعی و دفاع از منافع مردم را به میان آورد؟ مگر زیر ساطور حکام غارت پیشه، زورگوی و زرپرست، ممکن است به راه های اصولی وفاق ملی و عدالت اجتماعی دست یافت؟ اگر چنین امری ممکن می بود نشانه های تبارز عملی آن در ده سال گذشته که فرصت کوتاهی نیست، به چشم می خوردند.

شماری از رهبران و کادرهای برهه حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان که فضای سیاسی جدید ناشی از فروپاشی حکومت طالبان در پایان سال ۲۰۰۱ را غنیمت شمرده، بار دیگر در ملای عام عرض وجود نمودند و عنان سازمان سازی را به دست گرفتند، در واقع راهی را برگزیدند که به جفای بزرگی در حق زحمتکشان افغانستان منتج گردید. آنها به جای تلاش در جهت ایجاد یک گردان رزمنده سیاسی مدافع منافع زحمتکشان و فراهم آوری زمینه های تشکیل اتحادیه یی از افراد و سازمانهای مترقی به عنوان تکیه گاه مطمئن مقابله با ارتجاع حاکم، تشکلهای را به وجود آوردند و هر کدام تعریفی برای آن تشکلهای ساختند و بافتند که هیچ رشته یی با اساسات جامعه شناسی علمی به ویژه با منافع زحمتکشان افغانستان نداشت. هر تشکل سیاسی، برهان پیدایش و تکامل خود را از ارتباط مشخص و تعریف شده با مناسبات اجتماعی درون یک جامعه می گیرد، حالتی که با چه گونه گی پیدایش بیشترین سازمانهای به میدان آمده توسط حزبیهای دیروز وفق نمی کند.

تا هنوز معلوم نیست که این تشکلهای وکالت سیاسی کدام نیروی اجتماعی را به دوش دارند؟ تنها موضوع معلوم این است که آنها با سیطره آشفته گی و تیره روزی در ده سالی که گذشت سازش و معامله نمودند، در ساختارهای حاکمیت ضد دموکراسی بدون تبارز اراده برای پیکار قاطعانه در سمت تحول آن به نفع مردم شرکت ورزیدند، شرکت دیگران را توصیه و تبلیغ کردند و در نهایت، آگاهانه یا نا آگاهانه، به حامیان پس پرده حاکمیت مبدل شدند. آنان در این مسیر تا آنجا جلو رفتند که مخالفت مدلل نیروهای چپ بر ضد سازش و معامله با رژیم ارتجعی حاکم را در یک ردیف با خواستههای «حرکت اسلامی طالبان» قرار دادند. آخر الامر نی تنها خود را در ورطه حقارت و خواری فرو بردند، بل آنچه را که «چپ» و عدالت طلبی در شرایط امروز جامعه افغانستان نامیده می شود، بدنام ساختند.

در نتیجه وضعیت به وجود آمده، بیشترین افرادی که بعد از سقوط طالبان روزنه تشکل و انسجام دوباره جنبش عدالتخواهانه و چپ را در افق داشتند اکنون به آدمهای مأیوس و نا امید مبدل شده اند. آنان دیگر، چونکه رشته تفکر - واکنش در پندار و رفتار آنها از هم گسیخته است به مشکل می توانند به این پروسه رجعت نمایند.

چپ افغانی با کتمان عمدی منطق وجودی و «بی سرشت» سازی قصدی ظرفیت آن، بی اعتنایی به خواسته ها و منافع میلیونها انسانی که از مظالم اجتماعی نظام حاکم رنج می برند، آگاهانه و حساب شده، قبل از همه توسط «خودی» ها، به باتلاق برده شد.

ارباب سازمانها و تشکلهای مورد نظر از همان آغاز سازمان سازی، تلاش کرد

پاتریوتیزم بعد از طی مراحل طولانی آمیزش گروه‌های اتنیکی، قومی، قبایلی و ملیت‌ها در یک ملت واحد در نتیجه پیشرفت اقتصادی - اجتماعی یک کشور که زمینه پیدایش روحیه نوین برخوردار با منافع ملی را به وجود می آورد مطرح می گردد، وضعی که افغانستان از آن فرسخها فاصله دارد.

در کشوری که اختاپوت مظالم اجتماعی بر زنده گی روزانه مردم پنج‌گانه افکنده است، از یکسو حلقات معین زر اندوز، منابع اقتصادی روی زمین و چشمه های بهادر زبرزمینی را توسط شبکه های مافیایی داخلی با شرکت کانسرنهای خارجی به حراج می گذارند و از سوی دیگر، گروه های اتنیکی، قبایل و ملیتهای باشنده سرزمین افغانستان هر کدام به فکر منافع اتنیکی - قبیله یی - منطقه یی خود بوده، به آنچه در کشور شان می گذرد بی تفاوت اند چون از حقوق شهروندی خویش آگاهی ندارند، از کدام پاتریوتیزم می توان حرف زد؟

اینگونه تصور که رابطه یی عینی با «وطن، هموطن» و «پاتریوتیزم» ندارد و تنها سعی شده است به بهانه «تعریف دقیق از وضعیت روشنفکر افغانستان» برداشت روشنفکرانه فردی ارایه گردد، روشنفکر افغان را از درک دشواریهای حاد جامعه و معضلات ناشی از تقابل منافع زحمتکش با رژیم حاکم منحرف می سازد. مگر «دولت ناسیونال» توسط مبارزه روشنفکر یا بهبود «وضعیت روشنفکری افغانستان» به وجود می آید؟ اگر چنین شود، یگانه نمونه یی در جهان خواهد بود و مبرهن است که چنین هم نخواهد شد. (مقاله «وطن و هموطن» - سایت انترنتی نهضت آینده افغانستان)

معضله اساسی امروز افغانستان مصیبت هولناک سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مستولی بر زنده گی نود در صد جامعه است که به تعریف اندیشه یی مناسب نیاز دارد، تعریفی که به استثنای نهضت آینده افغانستان، دیگران بدهکار آن اند. تعریف دلخواه منحصر به تراوشهای ذهن یک روشنفکر در باره «وضعیت روشنفکر افغانستان» یا پرداختهای انتزاعی به وضع کشور داری علاج این معضله را فراهم نمی سازند.

نهضت آینده افغانستان بر این نظر است که: «در نتیجه جنگ و تبعات ناشی از آن در سه دهه اخیر ساختار اقتصادی - اجتماعی کشور دچار دگرگونی شده در کنار ارتجاع سنتی، قشر ناهمگون نوحاسته یی مرکب از فرماندهان تنظیمهای جهادی، مافیای مواد مخدر، انجوها و بیروکراتهای وابسته در عرصه های سیاسی و اقتصادی کشور ظهور کرده است. این قشر همزمان با غصب و تصاحب قسمت اعظم ثروت جامعه حاکمیت سیاسی دولتی را نیز به طور عمده در اختیار دارد. ماشین دولتی بیش از پیش به ابزار سرکوب و آزار مردم، پاسداری قدرت و منافع ثروتمندان بزرگ، فرماندهان تنظیمهای جهادی مافیای مواد مخدر، انجوها و ارتجاع حاکم به ضرر منافع توده های زحمتکش مبدل شده و مانع توسعه و بازسازی، رشد سریع نیروهای مولده و تحقق آزادیهای دموکراتیک مردم میگردد. . . نهضت آینده افغانستان از ریفورمهای حمایت می کند که در عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمینه های وسیع بهشد زنده گی مردم و اعتلای جنبش چپ دموکراتیک را فراهم می کنند. . . دستگاه کنونی دولت که عمدتاً در اختیار نیروهای ارتجاع جهادی، بیروکراتهای وابسته به خارج و عناصر نامریی مافیای مواد مخدر است، توان حل مسایل سرنوشت ساز کشور را ندارد. . .» (مرامنامه نهضت آینده افغانستان)

بیشترین سازمانهای سیاسی تولد یافته از بدن حزب دیروز، در گزینش خط فکری - سیاسی معقول برای شرایط امروز افغانستان دچار سردرگمی شده، مسیر اصلی اندیشیدن و رزمیدن را از دست داده اند. از آنجمله، دو سازمانی که از چند سال بدینسو در تلاش ایجاد «حزب واحد» اند در طرح مرامنامه خویش می نگارند:

«کشورما افغانستان در مرحله جدید حیات سیاسی خود قرار گرفته است. جامعه افغانی برعقب راه رهاه تکامل خود را پیش می گیرد و مردم زحمتکش و آزادی دوست افغانستان در راستای تحقق آرمانها و خواستههای دیرینه و بر حق شان به مرحله جدید مبارزه پا می گذارند که مضمون انرا رنسانس ملی و پیشرفت عمومی تعمیم، و نهادینه ساختن ارزشهای دموکراتیک و فراهم ساختن زمینه های ضروری برای اعمار جامعه مدنی، مرفه و عادلانه تشکیل می دهد. . .»

تا از طریق تبلیغ سوء بر ضد چپ، نام، شهرت و جایی در داخل یا حاشیه رژیم کمابلی کنند، تلاشی که جز سرافکنده گی و ناکامی پیامد دیگری نداشت.

شایسته اذعان است که پاسخهای موجه به معضلات چپ افغانی، به اضافه مراجع کلاسیک و اندوخته های اندیشمندان معاصر چپ، در اسناد مرامی و موضع گیریهای رسمی نهضت آینده افغانستان در قبال رخدادهای کشور با وضاحت قابل دریافت اند. نگارنده نیز در نوشته های قبلی به این مسایل پرداخته است.

دشواری تولد دوباره سازمان سیاسی چپ افغانی مزید بر دلایل بالا، از نبود درک دیالکتیکی این موضوع در میان روشنفکران افغانستان نیز سرچشمه می گیرد. نظریه مستولی بر طرز دید و رفتار قبول شده روز مبنی بر بی اهمیت پنداشتن اولیت پژوهش و بررسی تضاد های اجتماعی، بی توجهی به ضرورت سازماندهی مبارزه سیاسی بر اساس آن و کتمان مفکوره بسیج زحمتکشان به قصد دفاع از منافع اقتصادی - اجتماعی خود آنها به بهانه جنگ، بی امنیتی و بی ثباتی، برداشت از «چپ» در شرایط جامعه افغانستان را نیز به بیراهه کشانیده است. درست است که کشور از بی ثباتی و بی امنیتی رنج می برد ولی ثبات و امنیت را کی به وجود می آورد؟ این پدیده ها در ماورای محیط زیست اکثریت مطلق باشنده گان سرزمین ما، ذریعه نیروهای بیگانه با منافع مردم - ناتو و دسته های مسلح لجام گسیخته یا شعارهای میان خالی اکتوران سیاسی به وجود نمی آید. ثبات، امنیت و عدالت را خود این اکثریت یعنی زحمتکشان کشور بار می آورند و زحمتکشان کشور برای اجرای این امر مبرم و نهایت ضروری، به یک گردان سیاسی سازمانده - سازمان سیاسی نیاز دارند. بی اعتنایی به این اصل، توهم تامین ثبات و امنیت به وسیله دیگران را تداوم می بخشد و کشور در بحران دامنه دار و طاقت فرسای کنونی همچنان مغروق باقی می ماند. تا زحمتکشان کشور، خود به مقصد احیای ثبات اقتصادی، اجتماعی و تامین امنیت در جامعه بسیج نگردند و در این پروسه فعالانه شرکت نوزند، ثبات، امنیت و عدالتی ممکن نخواهد بود.

«افغانستان کانفلکت مانیتور» یا دیده بان منازعه افغانستان که یک نهاد پژوهشی (کانادایی) است، در گزارش دسمبر سال پار خود گفت: {حکومت افغانستان و شرکای بین المللی اش عموماً به عدالت برخورد درجه دوم دارند و آن را نسبت به سیاست «واقعی» یک امر حاشیه یی می دانند. این درحالیست که عدالت برای تامین ثبات افغانستان یک امر اساسی است. در حقیقت فقدان عدالت بیشتر آن عنصر کلیدی مشترکی دانسته می شود که ضعف دولت افغانستان را شدت بخشیده و انگیزه بسیار مهم سیاسی برای ادامه منازعه است. یعنی حکومت بد و ضعیف، محروم ساختن سیاسی، سوء استفاده های قدرتمندان و فساد موجب ادامه منازعه می شوند} (از سایت آرایی). این نتیجه گیری نه تنها در مورد حکومت افغانستان و شرکای بین المللی اش، بل در مورد بخش وسیع جمعیت روشن اندیش افغانستان صدق می نماید. زیرا در کنار حکومت تهی از احساس مسؤلیت، بد و ضعیف، موجودیت ترقیخواهان نامنسجم و متشتت با برداشت ناقص از وضع نیز زمینه ساز ادامه منازعه می شود.

علاوه بر اشاعه افکار انحرافی تا حال آشکار، چند ماهی پیش مسأله پاتریوتیزم توسط یکی از روشنفکران آگاه کشور مطرح گردید. باید خاطر نشان ساخت که طرح تصنعی «پاتریوتیزم»، راه ایجاد رابطه فکری - سیاسی بین «چپ» و شرایط اجتماعی جامعه افغانستان را بیشتر مکدر و مغشوش می سازد. نخست باید در ک گردد، پاتریوتیزم در وضعیت متشتت اتنیکی - قبیله یی - قومی یک جامعه چه مفهومی دارد و پاتریوت کی است؟

پاتریوتیزم رابطه عاطفی بین انسان و ملت مربوط را بیان می دارد که بدون وجود فاکتور معرف آن - ملت دارای مناسبات تنظیم یافته اقتصادی - اجتماعی و هویت تعریف شده زبانی - فرهنگی، معنای انطباقی نمی یابد. در کشوری که وجود واقعی «ملت» از نظر جامعه شناسی غایب است و در درون مرز های آن مناسبات اقتصادی - اجتماعی قرون اوسطایی، ماقبل فیودالی و جنگسالاری، با مظاهر عنصری از پیشرفتهای امروز، مسلط اند و از نظم فرهنگی نیز خبری نیست، از کدام پاتریوتیزم می توان حرف زد؟ چه رسد به پاتریوتیزم نوع جدید.

مبارزه عدالتخواهانه با وجود پیشینه دراز مدت تاریخی در شرق و قدامت خیزشهای انقلابی در غرب، توضیح علمی مورد نیاز را برای نخستین بار در اندیشه های مارکس یافت. او سهمیایی همه گانی زحمتکشان در رفاه اجتماعی را به تکامل و پیشرفت نهایی نظام سرمایه داری منوط و مربوط می دانست، امری که نی در روسیه تزاری و نی در اروپای شرقی نیمه دوم سده بیستم به وقوع پیوسته بود. به عبارت دیگر مارکس سوسیالیزم را پیامد منطقی تکامل نهایی سرمایه داری می دانست، سرمایه داری که تا هنوز به پخته گی مورد نیاز برای گذر به جامعه نوین (سوسیالیزم) نرسیده است. سرمایه داری بی آنکه تغییر ماهیت دهد تنها توانسته از مرزهای اروپا، جاپان و ایالات متحده امریکا بیرون شود، دیگر کشور ها و قاره ها را تسخیر نموده و جهانشمول گردد.

آنچه به عنوان سوسیالیزم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی در سده بیستم اتفاق افتاد و بر جهان اثر گذاشت، محصول شرایط و مناسبات اجتماعی آن زمان بوده تطابق کاملاً منطقی با جهاننگری علمی چپ به مثابه کامپلکسی از علوم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی پیشرونده ندارد لذا نباید محک اصلی پذیرش یا رد خط فکری چپ دانسته شود.

روزا لوکزمبورگ (۱۸۷۱ - ۱۹۱۹)، شخصیت برزنده جنبش کارگری آلمان و اروپا در کتاب «انقلاب روسیه»، خط سیاسی لنین را بعد از آنچه هفته ها و ماه های نخستین انقلاب اکتوبر بار آوردند، شدیداً انتقاد کرد و بلشویکها را از پیامد ناگوار رخداد های ناسالم در حال انکشاف هشدار داد، هشدار می که احتمالاً شنیده نشد. انقلاب اکتوبر به سوسیالیزم ستالینی منتهی گردید و در انجام به سراب رفت.

سوسیالیزم شوروی و سوسیالیزم چینی بنا بر بلاغت و تکامل مناسبات اجتماعی به وقوع نپیوسته، بل از نارضایتیهای مولود بحران جنگ بیرون آمده اند. انقلاب اکتوبر روسیه و انقلاب چین، هر دو به وسیله تفنگ صورت گرفتند. مارکس در تیوری انقلاب اجتماعی خود هیچگاه ضرورت توسل به تفنگ را برای پیروزی سوسیالیزم مطرح نکرده بود.

پیامدهای این دو سوسیالیزم، فروپاشی اتحاد شوروی و متصل به آن، ضیاع دست آورد های اولیه اقتصادی - اجتماعی میلیونها انسان زحمتکش بخشی از دنیا و ظهور سوسیال - کاپیتالیزم در چین است. در جامعه چین حاکمیت سیاسی یک قشر درباری شده بیروکراتیک مبین کاپیتالیزم دولتی استقرار و استحکام یافت.

دیدگاه های مربوط به خط فکری - سیاسی چپ که از چنین گرایشها الهام می گیرند نمی توانند الگوی مناسب و پذیرا برای احزاب، سازمانها و نیروهای چپ معاصر سده بیست و یک به ویژه در کشور های عقب افتاده باشند. چپ امروز از خواست اکثریت زحمتکش هر جامعه و دموکراسی مستقیم مردم الهام می گیرد و تابع اراده فردی - سازمانی به هر رسم و عنوانی، نمی گردد. چپ امروز را باید با تکاپو و دریافت پاسخ به معضلات حاد اجتماعی ارتباط داد و بر مبنای آن به بسیج ظرفیت فکری - انسانی لازم و سازماندهی مبارزه سیاسی اقدام ورزید.

دو - نوع برداشت از شکست «چپ» در سده بیستم، بازمانده های «چپ» افغانستان را تسلیم واهمه «پایان تاریخ» و بی توجهی به درسهای فروپاشی نظم اقتصادی - اجتماعی در سه دهه اخیر کشور ساخت و زمینه ساز صدور حکم ناسازگای «چپ» برای شرایط افغانستان گردید، حکمی که با واقعیتهای عینی جامعه ما مطابقت ندارد. آنانی که تسلیم آرماد تبلیغاتی نظام سرمایه داری گردیده، شکست چپ دولتی سده پارین یا سلطه هیولای جنگسالاری و وحشت قرون اوسطایی دو دهه اخیر در کشور و «خطرناک» بودن آنرا، منبع نظر پردازی برای برائت موضعگیری خود و رد اندیشه های چپ می پندارند، باید ملتفت گردند که دیالکتیک تکامل اجتماع، ویژه گیهای رشد اجتماعی هر کشور و این که چه گونه مردمان کشورهای مختلف در درون مرزهای جغرافیایی خود با درنظرداشت روابط «داخل - خارج» پیشرفت نموده مناسبات می آفرینند، با رد انتزاعی و عامفریبانه «چپ» در مغایرت کلی قرار می گیرد.

«چپ» بیانگر ایستاده گی در برابر بیدادگری، نابرابری و بی عدالتی است. «چپ»، تا

از نظر ما در اوضاع و احوال کنونی مهمترین و مبرمترین وظیفه که در برابر نیرو های ترقیخواه کشور قرار دارد این است که با در نظر داشت درسهای تلخ از چند گانه گی، انقطاب و رویارویی نیرو های همسو و دارای آرمانهای مشترک در گذشته که بالاتر قسمت اعظم از ابتکار و انرژی یک نسلی از وطنپرستان و مبارزین راستین راه آزادی و سعادت انسان در کشمکشهای داخلی به هدر رفت، با درک مقتضیات زمان و واقعینی سیاسی در یک سازمان واحد سیاسی متشکل شوند و با حضور فعال، متحدانه و یکپارچه در مبارزات سیاسی و اجتماعی مرحله کنونی و سمت دهی دگرگونیهای جاری در جهت دموکراتیک، رفاه عامه و عدالت اجتماعی تعهدات و دین خود را در برابر وطن محبوب ما افغانستان و مردم رنجدیده آن به انجام رسانند. (سایت انترنتی بامداد)

از مقایسه این دو برنامه بر می آید که مرامنامه نهضت آینده افغانستان تصویر روشنی از وضعیت کنونی کشور ارائه نموده الهام بخش پیکار سیاسی به خاطر پیدایش و تقویت حرکتی که نهایتاً به ظهور یک سازمان سیاسی چپ در افغانستان منتهی می گردد و رسالت مبارزه سیاسی برای استقرار یک نظام دموکراتیک را به دوش می گیرد می باشد در حالیکه طرح مرامنامه «حزب واحد» نه تصویر روشنی از واقعیتهای امروز جامعه افغانستان ارائه می نماید و نه با وجود کاربرد برخی واژه های معمول ادبیات سیاسی چپ، به توضیح مقنع «درک مقتضیات زمان و واقعینی سیاسی» برای ایجاد «یک سازمان واحد سیاسی» می پردازد. برعکس، با پرداخت دیدگاه های عام و دماغوژیک نسبت به قضایای سیاسی کشور، مبارزین متعلق به خانواده حزبی پیشین را در تار عاطفه، توهم و آشفته گی فکری می پیچاند.

اگر از «واقعینی سیاسی» حرفی به میان می آید پیامد های فاجعه بار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ناشی از مظالم رژیم فاسد حاکم بنا بر نبود بستر لازم سیاسی - حقوقی برای زمامداری سالم به اضافه خودسریها، کشتار و تخریب تفنگ داران خارجی، وحشت و ترور طالبی در ده سال اخیر و ضرورت درک مبارزه سیاسی در جهت تحقق تحولات بنیادی، از واقعیتهای کنونی جامعه افغانستان اند که در «واقعینی سیاسی» حزب واحد طنین واقعینانه ندارند. از جانب دیگر ممکن است که متکی بر «آرمانهای مشترک در گذشته» که امروز دیگر مشترک نیستند و همین نا اشتراکی یکی از عوامل «چند گانه گی، انقطاب و رویارویی» آنها محسوب می گردد، در یک سازمان واحد متشکل شد؟ پاسخ بی تردید منفی است.

از عوامل آشفته گی چپ افغانی یکی هم محاسبه رابطه پیشین آن با جنبش بین المللی کارگری و سوسیالیزم سده بیستم است، رابطه بی که تا هنوز ابزار سازی می گردد. این معضله را باید از دو بُعد به نگرش گرفت:

یک - شکست چپ و سوسیالیزم سده بیستم در نظریات ایدئولوژیهای متعصب نظام سرمایه داری «پایان تاریخ» تبلیغ شد، نظریاتی که بی مایه گی آنها در جریان رخداد های سیاسی - اقتصادی دهه اخیر به اثبات رسید.

در همان آغاز هزاره سوم، پژوهشگران مارکسیست در کنفرانس سال ۲۰۰۰ خویش در دانشگاه آزاد برلین نتیجه گرفتند که: «یک پروژه ناتمام که پاسخ به مسایل وجودی و حیاتی را آغاز کرده تا زمانیکه آن مسایل هنوز حل نشده یا معنای خود را از دست نداده، نمی تواند بمیرد». عوامل شکست سوسیالیزم سده بیستم نه در بی معنی شدن «چپ»، بل در نارساییها و خطاهای متودولوژیکی هنگام اجرای برنامه های سیاسی - اقتصادی آن زمان نهفته است.

دید کلی بر چپ جهانی می رساند که وقت آن رسیده تا جهان را نه با دُغم و تعصب فکری، بل در تصویر امروزی انکشاف پدیده های اقتصادی - اجتماعی آن به بینش گرفت. رخدادهای دهه اخیر به ویژه رستاخیز «چپ» در اروپا، گسترش قدرت سیاسی نیروهای چپ در کشورهای عمده امریکای لاتین - ونزوئلا، بولیویا، نیکاراگوا، برازیل، ارجنتاین و نیز در جمهوری افریقای جنوبی گواهی می دهند که شکست سوسیالیزم سده بیستم و چپ وابسته به آن با سیر طبیعی تکامل مناسبات اجتماعی در جامعه بشری رابطه نمی گیرد. آن سوسیالیزمی که زیر آوار دیوار برلین شد، نتوانست «جوهر اخلاقی - سیاسی» ایده های سوسیالیستی را با خود ببرد.

صورت گرفت». (سایت پیکار اندیشه)

مثال بالا نباید مورد سوء تعبیر قرار گیرد. در اینجا اولیت دسترسی به قدرت سیاسی - دیدگاه انحرافی «کار از طریق قدرت»، همانگونه که برخی احزاب و سازمانهای (چپ دموکراتیک؟) افغانی می پندارند - برجسته نمی گردد. چنین دیدگاه یکبار در همین افغانستان ما سیطره یافت و شکست خورد. بل منظور، فراگیری متودولوژی پیشبرد مبارزه و کار توده‌ی در میان مردم به ویژه باشندگان دهات است که اکثریت بزرگ جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند. نیروهای چپ در «کراالا» یا ونزیولا نخست کار و مبارزه توده‌ی کردند، حمایت مردمی را از آن خود ساختند و از این راه بعد به قدرت رسیدند.

نیاز به تذکر است که ادعای: بازمه اتکا به اندیشه‌های وارداتی - مهمله‌ی بیش نیست. تبادل و انتقال آئینها، تفکرات و پندارها بین انسانها از زمان پیدایش بشر تا اکنون وجود دارد چون که انسانها را سوای فاصله‌های جغرافیایی، نیازمندیهای معین زنده‌گی باهم پیوند می دهند. دست آورد‌های تفکر در عرصه اجتماعی از این امر مجزا نیستند.

مسأله اساسی، بجایی یا بیجایی «وارداتی بودن» نیست، بل فراگیری طرز کار برد اندیشه سیاسی در شرایط مشخص یک جامعه است. اگر متودهای تطبیق اندیشه، چه وارداتی چه داخلی، آموخته و هضم نشوند و با مقتضیات روند انکشاف وضع اجتماعی تطابق نیابند، «حزب» در حصار کلیشه‌گروگان می ماند، رابطه طبیعی با اجتماع را از دست می دهد و کارش به بن بست می انجامد. «وارداتی بودن اندیشه» به تنهایی، عامل شکست حزب دموکراتیک خلق افغانستان نبود، بل حفرة بزرگ در سیستم آموزش و حلاجی اندیشه و ناتوانی در دریافت طریقه‌های تعمیل آن، حزب را تحویل زوال کرد.

سه گروه هنگام ابراز نظر، بر «چپ» به نام «اندیشه وارداتی» می ستیزند: دستگاه‌های تبلیغاتی مجاهدین، روشنفکران راست نگر و شماری از نظریه پردازان متشکل یا غیر متشکل متعلق به حزب دیروز.

موضع دو گروه نخست، بنا بر ماهیت وجودی و ایدئولوژیکی آنها روشنی کامل دارد اما گروه سومی را وسواس فروپاشی حاکمیت، ناتوانی در تحلیل علمی عوامل فروپاشی، نبود پاسخ به بخش بزرگی از پرسشهای ظهور یافته از پی متلاشی گردیدن حزب و پیامد‌های ناگوار آن، عدم درک جامع از واقعیت‌های امروز کشور و دلایل دیگر در خلای ذهنی فرو برد. حال آنها با وارداتی خواندن «چپ» و ناسازگار دانستن آن برای شرایط افغانستان، بدون آنکه بدیل مقنع و مستدلی پیشکش نمایند، خلای ذهنی خود را به چنین روش پنهان کرده در واقع راه ضدیت با احیای نهضت چپ افغانستان را گزیده اند.

برخی حلقات سیاسی وابسته به چپ دیروز، با وجود آنکه از پی دریافت تجارب ناگوار فعالیت سالهای اخیر شان در دستگاه‌های درونی و ماورایی رژیم فاسد و ضد مردمی، به نادرستی پندار و کردار و داوریهایی ناسنجیده خود به خوبی پی برده اند، هنوز هم پیگیری اهداف عام سیاسی، بی تعریف و عوامفریبانه را ادامه می دهند. آنها با وجود افتضاح سیاسی چندین مرتبه‌ی بی: دست بوسی ظاهر شاه در بحبویه راندن غوغا برانگیز طالبان در زمستان سال ۲۰۰۱ از کابل، ارزش آفرینی تصنیعی برای «قانون اساسی» با تبلیغ شعار «دفاع از ارزشهای دموکراتیک قانون اساسی» به نفع خود، رهایی به پارلمان جهادی به حمایت جهادیها در سال ۲۰۰۵، شکست کامل در «انتخابات ریاست جمهوری» سال ۲۰۰۹ و افتضاح شرکت در «انتخابات پارلمانی» ۲۰۱۰، هنوز هم موقف خود را در رابطه با رژیم حاکم، نظم حقوقی آن و واقعیت‌های کنونی جامعه افغانستان روشن نکرده اند.

جالب توجه این که «حزبی» های شکست خورده در «انتخابات» سعی نمودند تا روی دلایل اصلی باخت شان سرپوش کتمان گذاشته، متکی بر «تقلبات انتخاباتی»، مدرکی برای تبریئه کژ رفتاری سیاسی خود قلم زنند. شرکت افراد «حزب واحد» در «انتخابات پارلمانی» سال ۲۰۱۰ آنها هم با لقب ناوارد «کاندید مستقل» و انکار هویت، در حالیکه از جانب هواخواهان خوشبین

هنگامیکه دلایل موجودیت مناسبات نابرابر، غیر عادلانه و متضاد اجتماعی مرفوع نشده اند، به حیث تکیه گاه پایدار فکری مخالفت سازش ناپذیر با انواع مظالم اجتماعی، مدافع منافع اکثریت زحمتکش جامعه و فاکتور عمده همبسته گی بین المللی زحمتکشان باقی می ماند. «چپ» پدیده مجرد و موضعی نیست، بل ثمره پژوهشهای تیوریکی و عملی مسایل عمده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از ویژه گیهای تبارز آن است.

آنچه به افغانستان ارتباط می گیرد مردمان این کشور امکانات مادی، انسانی و فرهنگی فراوانی دارند اما از امکانات تصمیم گیری سیاسی محروم اند چون نهادهای واجد و مشروع تصمیم گیری سیاسی ندارند. مردمان افغانستان اضافه بر نبود دموکراسی، از فقدان ابتدایی ترین حقوق و آزادیهای مدنی و دموکراتیک رنج می برند.

دموکراسی نباید با آزادی ترویج خرافات در رسانه‌ها یا انتقاد از یک اداره حکومتی به خاطر سهل انگاری در اجرای وظایفش به اشتباه گرفته شود. در رسانه‌های امروز افغانستان می توان از هر چمن سمنی را منتشر ساخت و هر اداره را به خاطر چه گونه گی پیشبرد امور یومیه اش انتقاد کرد ولی هر کی به قصد جستجو و دریافت عوامل اصلی بی عدالتی، فساد و زشتی نظام حاکم، جنایات شبکه‌های مافیایی به ویژه بر ملا سازی تداوم بیدادگری جنگسالاران زورمند به مثابه عناصر اصلی تشکیل دهنده حاکمیت موجود و یکی از عوامل اساسی ادامه بحران زبان گشاید، تکفیر «شورای علما» شده به زندان می رود یا نابود می گردد. ۲۳ ژورنالیست منتقد در زمان حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی افغانستان به قتل رسیده اند. این قتلها عمدتاً در ساحه زیر کنترل رژیم حاکم صورت گرفته است.

برای آنها که در جستجو و یافتن ارتباط بین «چپ» و افغانستان، عجز ادراک دارند یا از واژه‌های مروج در ادبیات «چپ» بدون پی بردن به ماهیت آنها، صرفاً به قصد رکلام سیاسی به نرخ روز استفاده می برند لازم است تا به گنجینه چپ کلاسیک و فرآورده‌های اندیشمندان معاصر چپ مراجعه نمایند. تجارب سیاسی نیروهای چپ هندوستان را می توان به حیث یکی از منابع مناسب آموزش برای نیروهای چپ افغانستان تلقی کرد.

طور مثال، در ایالت فدرالی «کراالا» که بیشتر از سی و سه میلیون جمعیت دارد، بلاک احزاب چپ، از ایجاد آن ایالت در سال ۱۹۵۶ تا اکنون برای دوره‌های طولانی در قدرت بوده است. «کراالا» یکی از فقیرترین مناطق هند بشمار می رود که درآمد سرانه آن به اندازه ۶۰ درصد درآمد بقیه کشور محاسبه می گردد. (با وجود این، وقتی که پای نیازهای مردم به میان می آید، «کراالا» به نحوی بارز از بقیه هند پیش تر است. این ایالت اصلاحات اراضی مترقیانه را به اجرا درآورده و به ویژه برای کسانی که در بدترین شرایط به سر می برند، مساعدت‌های اجتماعی بزرگ را فراهم آورده است.

مرگ و میر کودکان در «کراالا» ۲۷ نفر در هزار نفر است و حال آنکه در مجموع هندوستان ۸۶ در هزار و در کشورهای هم سطح «کراالا» ۱۰۶ در هزار است. متوسط طول عمر در هند ۵۷ سال و در «کراالا» ۶۸ سال است. مدارس ابتدایی و متوسطه در روستاها وجود دارند، روستاهایی که در آنها میتوان مراکز بهداشت، فروشگاه‌هایی با قیمت‌های مناسب، ایستگاه‌های اتوبوس و جاده‌های مناسب در همه فصول را نیز یافت، وضعیتی که از زندگی روستایی در بقیه هندوستان فاصله بسیار دارد». (سایت پیکار اندیشه)

۹۰،۹ درصد مردم کراالا - ۹۴،۲ در صد مردان و ۸۷،۷ در صد زنان - از سواد کامل بهره مند اند. این ارقام، بالاترین سطح سواد به ویژه در میان زنان را در مقایسه با دیگر ایالات هندوستان نشان می دهند. سهم زنان کراالایی در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایالت شان فعالتر از دیگر مناطق کشور است. (ارقام از ویکیپدیا)

«این همه بدون یک انقلاب اجتماعی و در محدوده یک جامعه سرمایه‌داری و جایی که خوشبختانه امپریالیسم ایالات متحده در موقعیت مداخله نبود،

برای نجات و رستخیز جنبش چپ افغانستان و تحقق اهداف آن بایست در گام نخست، همانگونه که نهضت آینده افغانستان از یازده سال بدینسو مصرانه تأکید می نماید، گردان رزمنده سیاسی زحمتکشان را از درون جامعه و از میان مردم ایجاد کرد و از آنجا درفش مبارزه دادخواهانه را برافراشت. الترناتیف دیگری وجود ندارد.

به ادامه صفحه اول

اعلامیه نهضت... کنفرانس بُن ۲

کشور کوچکترین اقدامی را به سود توده های مردم و توسعه و انکشاف آینده افغانستان تحقق بخشیده است، پیوسته تأکید میکنند. نهضت آینده افغانستان اعتقاد راسخ دارد که «کنفرانس بُن دوم» که قرار است در برج دسامبر ۲۰۱۱ در شهر بُن جمهوری فدرال آلمان در باره افغانستان برگزار گردد، هیچ یک از مسایل اساسی کشور را حل نخواهد کرد و کماکان حاکمیت ارتجاع و وضعیت جاری را تداوم خواهد بخشید و سر زمین افغانها را همچنان به حیث میدان کشمکشهای منافع کشورهای بیگانه و نیروهای سیاه ارتجاعی باقی خواهد گذاشت. سعی سازماندهنده گان کنفرانس بر این است تا بر غارت، چپاول، اختلاس و دزدی صدها میلیارد دلاری که به عنوان مبارزه علیه تروریسم و باز سازی افغانستان تخصیص داده شده بود، بدون هراس از دادگاه تاریخ و محاکمه خلقها، رو پوش بگذارند.

نهضت آینده افغانستان از تمام نیرو های مترقی و دموکراتیک افغانی و کشورهای اروپایی دعوت میکند تا با استفاده از فرصت، صدای اعتراض شان را بلند کرده، با اشتراک در یک حرکت مسالمت آمیز خیابانی در برابر محل تدویر کنفرانس (دوشنبه ۵ دسامبر ۲۰۱۱)، سیاست غیر مردمی و ویرانگرانه کشورهای همپیمان ناتو و دستگاه حاکمه ارتجاعی - مافیایی تحمیل شده بر کشور را محکوم نمایند و بر تأمین صلح و امنیت، استقرار استقلال افغانستان، حاکمیت ملی آن، بر پا داشتن یک دولت واقعاً ملی، قانونمند، مشروع و مدافع منافع مردم افغانستان و حمایت از نیرو های دموکراتیک تأکید کنند.

ما به این باوریم که در وضعیت جاری «ترک خاک افغانستان به هیچوجه کافی نیست؛ آنها مسوولیت ویرانی فاجعه بار کشور را در ابعاد اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آن به دوش دارند و باید با پذیرش این مسوولیت در برابر جهانیان در کنار مردم افغانستان قرار گیرند، به جبران تبهکاریهای بی بندو بار خود بپردازند».

ما بار دیگر از تمام احزاب سیاسی، پارلمان اروپا، سازمانهای مدافع حقوق بشر، سندیکاهای کارگری، سازمانهای مدافع حقوق زنان و نهادهای فرهنگی - اجتماعی کشورهای عضو ناتو تقاضا می کنیم تا مطالبات مردم افغانستان را برای **بازسازی سیاسی و اقتصادی** این کشور به حیث مطالبات برحق، **در چوکات یک بر نامه جهانی**، بر دولتها و نهادهای ناتو تحمیل نمایند.

نهضت آینده افغانستان پیوست به «مورخ ۹ اکتبر ۲۰۱۱ مطابق ۱۷ میزان ۱۹۹۰، هیئت اجرائیه شورای مرکزی» خود، یک بار دیگر تأکید میکند که یگانه راه برونرفت از وضع کنونی، ایجاد یک الترناتیف دموکراتیک متشکل از تمام نیروهای چپ، مترقی و میهنی است. تشکل احزاب و سازمانهای دموکراتیک افغانستان که روند پا گیری آن همین اکنون در کابل جریان دارد نخستین گام سازنده در این راستاست. حمایت از این اقدام و تسریع این روند وظیفه ترقیخواهان افغان است.

هیئت اجرائیه شورای مرکزی

نهضت آینده افغانستان

سازمان خود «کاندید های نیروهای چپ دموکراتیک» تبلیغ می شدند، با وضاحت کامل می رساند که در این پروسه، پیش شرطهای انتخابات بوسیله «حزب واحد» کتمان گردیدند و با بستن امید کاذب به قانون اساسی غیر دموکراتیک رژیم، در حقیقت روی منافع زحمتکشان افغانستان «سپیل فیل» گذاشته شد.

انتخابات پیش شرطهای را مفروض میدارد که بدون آنها از بار مفهومی خود به حیث یک «مفهوم سیاسی - حقوقی» و از اعتبار عملی خود به حیث یک رویداد سیاسی تهی میگردد. (درسهای از نتایج «انتخابات»... ملاحظات هیئت اجرائیه نهضت آینده افغانستان).

وضع امروز نیروهای دموکراتیک افغانستان به شمول افراد، سازمانها و حلقات مدعی «چپ دموکراتیک»، درگیر آشفته گی عمیق است. نیروهای دموکراتیک افغانستان تا هنوز پی نبرده اند که در یک نظام مبتنی بر انارشی، بی نظمی اجتماعی فرهنگی، سيطرة فساد و ساختار دولتی مطلقاً بیمار - در یک نظامی که سیاست و رابطه آن با اقتصاد و فرهنگ نه بر مبنای منافع مردم، بل بر اساس تحمیل زور و اندوختن زر با حمایت آزمون شده آمریکا - ناتو شکل می یابد، حضور «ضیافتی» در سیاست ثمری نمی دهد. تجارب ده سال اخیر گواه مشهود چنین حالت اند.

نهضت آینده افغانستان به مثابه سازمان سیاسی دارای خطوط فکری روشن چپ چنین نتیجه می گیرد: «بستن امید به آنها که دیگر هیچ گونه پیوند ارگانیک یا رابطه صادقانه اندیشه یی سیاسی با هویت چپ و انقلابی ندارند، ضیاع وقت است، ولی باید به سوی آنچه از کادرها و مبارزانی که به آرمانهای چپ و اندیشه های پیشرو عصر ما وفادار مانده اند و برخی از آنان عضویت در سازمانهای فاقد هویت چپ را نیز تجربه کرده اند، دست رفیقانه را دراز کرد و آنان را به جایگاه اصلی شان که نهضت آینده افغانستان به حیث کانون رزمنده زحمتکشان افغانستان است، دعوت کرد».

بازمانده گان سازمانی و غیر سازمانی چپ دیروز به ویژه اعضای سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان، یا موضع خود را در قبال رژیم و عناصر اجرایی - حقوقی متشکله آن روشن می سازند، در راستای ایجاد تشکل سیاسی زحمتکشان دست به کار می شوند و در سمت دفاع واقعی از منافع زحمتکشان قرار می گیرند یا این که با ادامه وضع فعلی و حرکت عاطل در مسیر باد حادثه ها، تدریجاً اهمیت سیاسی خود را از دست داده به «درخت ایستاده اما خشک» مبدل می گردند. اگر صفوف این سازمانها هنوز که دیر نشده توجه نمایند، هوشیارانه عمل نکنند و نهادهای رهبری خویش را از وجود دماغویسته های کارکشته رها ن سازند، دیری نخواهد گذشت که این تشکلهای تنها به «درخت خشک»، بل به ابزار «فکاهی سیاسی» مردم افغانستان مبدل خواهند شد.

یگانه الترناتف مردمی در برابر ارتجاع حاکم، انسجام و رستخیز جنبش چپ افغانستان است. ارتجاع جولان می کند چون نیروی منسجمی در برابر خود نمی بیند.

اگر چپ افغانستان به اعتدالی دوباره خود نایل آید، در امر مبارزه به خاطر ایجاد بستری که روی آن اساسات دموکراسی نطفه یابند و رشد کنند به پیروزی رسد؛ ارتجاع با تمام شاخ و پنجال آن به سوی سرنوینی و امحا می رود، ابر تیره یی که از چندین دهه بدینسو آسمان کشور را پوشانیده است از هم می پاشد و روزنه امید برای رهایی از سیه روزیبه حالیه نمایان می گردد. برای تحقق این امر به رفتن به عمق جامعه و پیشبرد کار توده یی - روشنگری در میان مردم نیاز است.

اروپا، روسیه یا هر قاره و کشور دیگر، محل پسندیده و مناسبی برای نماینده گی سیاسی از منافع مردم افغانستان نیست. مظاهر خود اقلانعی بر مبنای ثبت و راجستر سازمانها در دفتر رژیم و سرای داری احزاب و سازمانها در شهرهای افغانستان به قصد برپایی مجالس «دعای خیر» نیز، همانگونه که تجارب سالهای اخیر نشان می دهند مداوای درد و رنج زحمتکشان افغانستان نمی شوند.

رزمیدن، مستلزم اعتماد به اراده توده هاست. نباید درپوزه گر نظام حاکم شده به نوای آن خم و پیچ خورد، باید به سوی توده ها رفت. هرنوع گفتار و شعار دیگری زیر نام چپ به ویژه «چپ دموکراتیک»، چه در داخل کشور و چه بیرون آن، رایگان سخنی بیش نیست.

نوشته جورج مگنوس
برگردان: دوکتور حسام مل

در اینجا پنج گام عمده استراتژیکی پیشنهاد می گردند اگر پیش از وقت هم به نظر آیند:

اول: گسترش تقاضا از طریق ارتقای درآمد؛ در غیر آن دام قرض و پیامد های ناگوار آن دامنگیر همه خواهد شد. حکومت های که تا هنوز در بحران مقروضیت فرو نرفته اند مانند ایالات متحده آمریکا (۴)، آلمان و بریتانیا، باید ایجاد محلات کار را به معیار آزمایش سیاست اقتصادی خویش مبدل سازند. در آمریکا تناسب بین مشغولین و کل جمعیت کشور بار دیگر در سطح سالهای هشتاد مسیحی سقوط کرده است. تحمل اجباری خساره به وسیله بیکاران، سراسر آمریکا را در سطح بالای فرا گرفته است. آغاز فراهم آوری تسهیلات مالیاتی برای شرکتهای که به استخدام افراد اقدام می ورزند می تواند موثر واقع گردد.

سهولتهای باز پرداخت:

دوم: به مقصد کاهش بار قرض خانواده ها امکانات تجدید نظر بر نحوه باز پرداخت بده کاریهای رهنی فراهم آید. در صورتیکه خانواده ها تثبیت ارزش منازل خود را به نهاد های وام دهنده واگذار شوند از باز پرداخت بخشی از قروض خویش معاف گردند. سوم: بانکهای که دارای ثروت کافی و نظم بهتر بانکی اند، امکان یابند تا فراتر از ظرفیت پولی خویش به ویژه برای متشبهین کوچک کریدیت عرضه نمایند. حکومتها و بانکهای مرکزی در سرمایه گذاری و تمویل پروژه های زیربنایی به مقصد تسریع حرکت اقتصاد به طور غیر مستقیم سهم گیرند.

چهارم: به منظور فراهم آوری تسهیلات در بازپرداخت قرضه های دول زون ایرو؛ قرضه دهنده گان اروپایی باید نرخ بهره را با ميعاد طویل تنزیل دهند، درست مانند اقدامی که چندی پیش در رابطه با یونان اتخاذ نمودند. اگر ایجاد ایرو بوند (نهاد کریدیت برای کشورهای زون ایرو) که تمام دول عضو مسوولیت آنرا به دوش خواهند داشت برای آلمان دشوار پنداشته می شود، این کشور باید بانکهای اروپایی را در تأمین سرمایه جدید به مقصد تخفیف ضایعات اجتناب ناپذیر ناشی از توسعه زون ایرو یاری رساند. تنها در صورت حل بحران بازار از طریق عرضه اوراق بهادار دولتی ممکن خواهد بود.

ایجاد خط دفاعی:

پنجم: به منظور ایجاد خط دفاعی در برابر خطر تورم منفی (کاهش مداوم سطح کلی قیمتها) و رکود اقتصادی؛ بانکهای مرکزی باید خرید اوراق بهادار دولتی را متوقف ساخته به طور مشخص از رشد تولید ناخالص داخلی حمایت نمایند. این امر در کوتاه مدت باعث بروز قدر تورم می گردد اما نرخ بهره تصفیه کننده تورم بعداً به سطح پائین از صفر نزول خواهد کرد و بدینترتیب سنگینی قرض تحمل پذیر خواهد گردید.

نمردهی یا پیامدهای ناخواسته تدابیر فوق را نمی توان پیشبینی کرد اما ناکاره گی دست اندرکاران سیاست نیز قابل پذیرش نیست. اگر اقدامی صورت نگیرد، کشور ایالات متحده آمریکا دچار بی ثباتی بیشتر از جاپان خواهد شد و زون ایرو با عواقب غیر قابل دید سیاسی از هم خواهد پاشید. احتمال گسترش دامنه بحران سرمایه داری غرب به چین تا سال ۲۰۱۳ نیز وجود دارد.

یادداشت مترجم: جورج مگنوس کارشناس مجرب امور اقتصادی و از نظریه پردازان معتبر نظام بانکی غرب است. او در نوشته بالا سعی نموده تا عوامل بحران را در تحلیل مارکس جستجو نماید ولی پیرامون دریافت راه اصلاح کاپیتالیسم نظریات خودش را ارایه کرده است.

برای نجات اقتصاد جهان به کارل مارکس فرصتی باید داد

سیاستمداران در تلاش اند تا زحمت درک اخبار وحشتزای ناهنجاریهای جهان مالی، نارضایتیهای مردمی، اعتراضها و تنشهای اجتماعی ناشی از آن را به نحوی متقبل شوند.

برای دسترسی به این هدف سودمندانه است که به آثار و فرآورده های اقتصاد دان نامی، کارل مارکس که دهه های پیش عوامل بحران سرمایه داری را تحلیل و تجزیه نموده بود مراجعه نمایند. درک هرچه بهتر عمق بحران کاپیتالیسم زمینه های جستجو و دریافت راه برون رفت از این معضله را فراهم می سازد.

اقتصاد جهانی در عصر کنونی همانگونه که مارکس پیشبینی نمود مبین ظواهر و علایم روشن رشد نا موزون و غیر طبیعی بوده در شرایط سلطه تضاد آشکار بین کار و سرمایه انکشاف کرده است. او در «کاپیتال» توضیح می دهد که شرکتهای به منظور دستیابی به سود بیشتر و ارتقای سطح تولید، میزان استخدام کارگران را به صورت متداوم تقلیل می دهند که در نتیجه یک نوع «ارتش ذخیره یی صنعتی» متشکل از کارگران تهیدست شده و بیکار عرض اندام می نماید. چنین حالت سبب «انباشت ثروت در یک قطب و درعین زمان انباشت بد بختی (زجر کار، برده گی، جهالت، خشونت و حقارت مورالی) در قطب دیگر می گردد».

روند مذکور اکنون در سراسر جهان به ویژه در ایالات متحده آمریکا قابل مشاهده است. شرکتهای امریکایی در شش دهه گذشته در حالیکه سطح بیکاری ۱۰۹ درصد صعود و دست مزد واقعی کاهش یافته، سود و سهم خود را در محصولات تولیدی به بالاترین سطح رسانیده اند.

تقسیم نا برابر درآمد در آمریکا به دلیل اتخاذ تدابیر گوناگون از جمله تقلیل مالیات برای ثروتمندان، وسیع ترین ابعاد را از سال ۱۹۲۰ تا اکنون اختیار کرده است. قبل از سال ۲۰۰۸ اقداماتی به منظور رفع تفاوت در درآمد از طریق فاکتورهای نظیر پرداخت و امهای سهل الحصول روی دست گرفته شد تا خانواده های کم درآمد بتوانند وضع زنده گی خود را بهتر سازند. پیامد ناگوار اینگونه اقدامات، حالا برملا شده است طوریکه خانواده های تهیدست هرچه بیشتر در ورطه قرضه های سنگین فرو رفته اند.

تناقض یا پرادوکس تولید بیش از حد:

مارکس به تناقض تولید بیش از حد و مصرف کم اشاره نموده خاطر نشان می نماید: اگر مردم فقیر تر گردند از کالا های مولده و عرضه خدمات توسط شرکتهای استفاده کمتر می برند. دست یازی تنها یک شرکت به کاهش هزینه های کاری به مقصد ارتقای نفع زیرکانه است ولی اگر همه چنین کنند، درآمد در مجموع و از این طریق تقاضای در حال گسترش را که در واقع به سود آنهاست به نزول مواجه می سازند.

این مشکل در انکشافات امروزی نیز خصلت سراسری دارد. جهان از ظرفیت وسیع تولید برخوردار است اما توان مصرف در میان اقشار دارای درآمد متوسط و پائین به دلیل محدودیتهای مالی دائماً تضعیف می یابد. در ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۶، اعمار منازل مسکونی ۷۵ درصد و فروش اتوموبیل ۳۰ درصد در مقایسه با دیگر عرصه ها تنزیل نموده است.

مارکس درین باره در «کاپیتال» می نویسد: «دلیل نهایی همه بحرانهای واقعی در فقر و محدودیتهای مصرفی توده ها نهفته است».

مقابله با بحران:

چه گونه می توان با بحران مقابله نمود؟ سیاستمداران باید ایجاد اشتغال را در سرخط وظایف خویش قرار دهند و به تدابیر غیر سنتی دیگر درین راستا متوسل گردند. بحران به تنهایی و یا مطمئناً با اصرار ایدیالوژیک مبنی بر تحقق سیاست صرفه جویی توسط حکومتها رفع نمی گردد.

نوشته کریستیان لین

راه ابریشم و استراتژی چین «سازمان همکاری شانگهای»

ایالات متحده امریکا با کشته شدن اسامه بن لادن در صدد اخراج نیروهایش از افغانستان و باز نگری بر استراتژی آنکشور در افغانستان - پاکستان است. این کشور توجه اش را به این امر متمرکز گردانیده تا بازی را در افغانستان پایان بخشیده و اطمینان حاصل نماید که دیگر شبکه القاعده با استفاده از این کشور به عنوان پناهگاه، سرزمین امریکا را مورد تهاجم قرار نخواهد داد. اما چنین به نظر می رسد که ایالات متحده امریکا در تحقق استراتژی افغان - پاکستان به طور مشخص و استراتژی مرکزی و یوروایشیا به طور وسیع با نظر اندازی به موقف چین، فعالیت می نماید. چین به نوبه خود در تلاش است تا خلای ناشی از خروج نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا - ناتو از افغانستان را پر نماید.

چین به منظور کاهش نفوذ منطقوی غرب به ویژه ایالات متحده امریکا، با آهسته گی در صدد تحقق اهداف دوازدهم مدت اش مبنی بر ایجاد طرح امنیتی انرژی منطقه یورو ایشیا بوده و تصمیم گسترش امر مزبور را از کشور ترکیه متحد غرب به چین در شرق دارد. به همین هدف، موضوع افغانستان به تاریخ ۱۵ جولای سال جاری در صدر اجندای دهمین نشست سالانه سازمان همکاری شانگهای منعقد آستانه قرار گرفت.

ایالات متحده امریکا نیاز دارد تا با در نظر داشت موقف افغانستان در این بازیهای راهبردی، استراتژی افغانستان - پاکستان را مورد باز نگری قرار دهد تا توسط چین و سازمان همکاری شانگهای از این بازیها کنار زده نشود، چونکه چین افغانستان را به عنوان بخشی از رقابتهایش با ایالات متحده امریکا غرض گسترش نفوذ در منطقه یورو ایشیا و مسیر اتصال چین - ایران میداند. چین می خواهد تا با اتخاذ تصمیم ایالات متحده امریکا مبنی بر خروج نیروهایش از افغانستان و بازنگری بر استراتژی افغانستان - پاکستان از یکسو و با در نظر داشت روابط تیره میان اسلام آباد و واشنگتن و موجودیت فشارهای اقتصادی بالای ایالات متحده امریکا و ناتو که باعث نوعی از خسته گی در میان مردمان آنها نیز گردیده از سوی دیگر، نفوذش را در بازی بزرگ منطقه یوروایشیا افزایش دهد.

از آنجائیکه طی دهمین نشست سالانه سازمان همکاری شانگهای (۱۵ جون ۲۰۱۱) منعقد آستانه، بسیاری از مذاکرات عقب درهای بسته انجام یافت نتایج آنها بازتاب نیافته است. ولی قرار معلوم، چین و سایر اعضای سازمان همکاری شانگهای در مورد عضویت افغانستان به عنوان عضو ناظر، پاکستان و هند به عنوان اعضای اصلی و ترکیه به مثابه شریک مذاکرات، تصمیم اتخاذ نموده اند. بدین ترتیب ایجاد اتحاد سه گانه چین - افغانستان - پاکستان تحت نام «گروپ پامیر» و ایجاد اتحاد دفاع دسته جمعی و این که آیا افغانستان در این روند به عنوان یک کشور بیطرف باقی خواهد ماند و یا در رابطه نزدیک با چین و سایر اعضای سازمان همکاری شانگهای به پیش خواهد رفت، همه مسایلی اند که منافع ایالات متحده امریکا و اعضای ناتو را در منطقه به پیچیده گیها رو به رو خواهد نمود.

خروج نیروهای نظامی امریکا و ناتو الی سال ۲۰۱۴ از افغانستان، دریچه را گشوده تا سازمان همکاری شانگهای، افغانستان را زیر چتر خویش قرار دهد. بعد از حوادث یازده سپتامبر و عملیات امریکا ناتو در افغانستان، روسیه و چین شدیداً از این حضور نظامی در مناطق نفوذی شان و احداث پایگاه های نظامی امریکا در ازبکستان و قرغزستان نگران اند.

در نشست سالانه شانگهای ۲۰۰۵، چین و روسیه دو کشور یاد شده را وادار ساختند تا نیروهای امریکایی را از خاک شان برون کنند که کشور ازبکستان به تحقق امر متذکره مبادرت ورزیده ولی قرغزستان در برابر افزایش کرایه استفاده از پایگاه، به موجودیت نیروهای امریکایی در خاک اش دوام بخشید.

متعاقباً در سپتامبر ۲۰۰۹ روزنامه حزب کمونیست چین «چینا دیلی» طی انتشار مطلبی، به طور روشن از امریکا و دول عضو ناتو تقاضا نمود تا به اخراج نیروهای

نظامی شان از افغانستان به عنوان پیش شرط صلح، مبادرت ورزند.

بعد از گذشت یک ماه، در اکتوبر ۲۰۰۹ روزنامه یاد شده بازم نگاشت که طالبان از سازمان همکاری شانگهای خواسته اند تا هرگاه آنها در پروسه خروج نیروهای امریکایی و ناتو از افغانستان همکاری نمایند، طالبان آماده تأمین روابط دوستانه با کشورهای همجوار خواهند بود.

این در حالیست که ایالات متحده امریکا و ناتو سرگرم گفتگو پیرامون ابقای شان در جنگ افغانستان و طرح امنیتی یوروایشیا که منجر به جاگزینی سازمان همکاری شانگهای خواهد گردید، بودند.

نهاد مزبور در سال ۱۹۹۶ به عنوان «شانگهای ۵» غرض حل تنشهای سرحدی اعضاء عرض اندام نموده و در سال ۲۰۰۱ اهداف عمده مانند امنیت منطقوی، تروریسم، انرژی، امور اقتصادی و افزایش تمرینات مشترک نظامی، شامل حیطة کاری اش گردید. اعضاء آن عبارت اند از، چین، روسیه، قزاقستان، تاجکستان و ازبکستان میباشد. اعضاء ناظر در این نهاد را دول ایران، پاکستان، هند و منگولیا تشکیل میدهند. به همین گونه کشورهای بلاروس و سریلانکا منحنی «شرکای گفتمان» حضور به هم رسانیده اند.

در سال ۲۰۰۵ گروه تماس شانگهای - افغانستان تشکیل و این کشور به عنوان مهمان در این نهاد پذیرفته شد. گفتنی است که اخیراً افغانستان خواهان عضویت ناظر در این سازمان گردیده است.

اکنون کشور چین در صدد آن است تا سازمان همکاری شانگهای را به سوی اتحاد امنیت دسته جمعی سوق دهد.

اخیراً (ژینهوا) مسؤول پژوهشگران در مرکز مطالعات چالشهای جهانی مدعی است که سازمان همکاری شانگهای از قبل همکاری خیلی نزدیک امنیتی با نهاد پیمان امنیت جمعی (CSTO) به رهبری روسیه داشته است. موصوف همچنان ابراز داشته که قرار است در آینده نزدیک، سازمان همکاری شانگهای مسوده پیشنهادی را مبنی بر ایجاد سیستم امنیتی به توجه اعضاء اصلی و ناظر این سازمان رسانیده و تدریجاً به سوی ایجاد اتحاد و امنیت دسته جمعی در آسیا قدم بر دارد.

تمامی اعضاء سازمان همکاری شانگهای به استثنای چین شامل نهاد (CSTO) می باشد. اعضاء (CSTO) به شمول روسیه، قزاقستان، قرغزستان، تاجکستان، ازبکستان، بلاروس و ارمنستان بر اساس تیوری دفاع متقابل، شامل اتحاد نظامی اند که همانند سازمان نظامی ناتو، حمله بر یکی از اعضاء را به معنای تهاجم بالای همه اعضاء می پندارند.

روسیه در صدد نظامی ساختن سازمان شانگهای از طریق نهاد (CSTO) بوده و طی سال ۲۰۰۷ سازمان همکاری شانگهای و (CSTO) به منظور همکاریهای نزدیک نظامی، توافقنامه را به امضاء رسانیدند.

به همین سان، در ماه می ۲۰۰۷ بر مبنای پیشنهاد (نیکولای برادیوژ) سکرتر جنرال (CSTO)، کشور ایران نیز میتواند شامل نهاد مزبور گردد.

اکنون شمولیت بلاروس یکی از اعضاء دیگر (CSTO) در سازمان همکاری شانگهای نیز محتمل به نظر میرسد.

میوان گفت که بالاخر عطش آزمندانه چین به انرژی و اهداف نظامی روس، منجر به ایجاد روند امنیت نظامی - انرژی در منطقه خواهد گردید.

در آغاز سال ۲۰۰۳ سازمان همکاری شانگهای دست به تمرینات مشترک نظامی زده و متعاقباً طی سال ۲۰۰۵، تحت عنوان «ماموریت صلح» این تمرینات مشترک نظامی را تکرار کرد. باید متذکر شد که طی این تمرینات مشترک نظامی، کشور چین قابلیتهای نیروی هوایی اش را به نمایش گذاشت.

متعاقباً طیاره های جنگی چین همراه با طیاره های نظامی ترکیه (عقاب اناتولیه)، امریکا، اسرائیل و سایر اعضاء سازمان ناتو، مانورهای نظامی را نیز به جا آوردند. با در نظر داشت گسترش همکاریهای نظامی چین با اعضاء یاد شده سازمان ناتو، کشور ترکیه اظهار علاقه مندی نمود تا منحنی «شریک گفتمان» در چهار چوب سازمان همکاری شانگهای شامل گردد.

بنابر نبود تواناییهای نظامی همسان با سازمان نظامی ناتو، مسلماً سازمان همکاری شانگهای مبتنی بر موفق فعلی اش، برای مدتی منحنی سازمان امنیتی در قبال مسایل انرژی و تمامیت ارضی منطقوی باقی خواهد ماند.

باید گفت که **اختلاف نظرهای** در مورد حیطة کاری سازمان همکاری شانگهای نیز وجود دارد. علی الرغم آنکه پیکنگ علاقه مند دخالت در تنشهای قومی ماه جون ۲۰۱۰ در قرغزستان و برخوردیهای نظامی سپتامبر ۲۰۱۰ در کشور تاجکستان نبوده اما علایمی نشاندهنده آنست که چین تصمیم دارد در آینده، سازمان همکاری شانگهای را از یک نهاد امنیتی به یک اتحاد نظامی مبدل سازد.

اما باید به خاطر داشت که تشدید گفتگوها در چین پیرامون امنیت منطقوی آسیا که متمرکز به اتحاد دفاعی در سازمان همکاری شانگهای باشد، به طور سیستماتیک، بعضی اعضای نهاد (CSTO) همانند بلاروس را خارج از دایره سازمان همکاری شانگهای قرار میدهد.

تعمیق علاقیت نظامی میان (CSTO) و سازمان همکاری شانگهای و افزایش تمرینات نظامی با کشورهای عضو ناتو مانند ترکیه، کشور چین را واداشته است تا در تجهیز و مدرنیزه ساختن ارتش خویش بپردازد. زیرا گذشته چین نیز بیانگر تناسب میان خواستهای استراتژیکی و پوتنسیل نظامی آنکشور بوده است.

چین در عین حاکمیت بر سازمان همکاری شانگهای، میخواهد از این طریق به هژمونیزم در منطقه آسیای میانه نایل آید. هکذا منافع مشترک اینکشور با روسیه امکان اخراج نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا و ناتو را از ساحات تحت نفوذ استراتژیکی شان (افغانستان و آسیای میانه) میسر خواهد گردانید.

پس بخشیدن رنگ نظامی بر سازمان همکاری شانگهای در چهار چوب یک اتحاد نظامی، احتمال دیگریست که در آتیه مورد نظر خواهد بود.

از آنجائیکه افغانستان شامل محدوده بی سازمان شانگهای تلقی گردیده، بناءً دانشمندان و صاحب نظران در چین بدین باور اند که **اتحاد سه گانه مشتمل بر چین - افغانستان - پاکستان** که سرحدات هر سه کشور مزبور را به هم وصل کرده دارای اهمیت ستراتیژیکی برای این کشور است.

اخیراً (لی کسینگوانگ Li Xi Guang) دانشمند معروف چینی طی مطلب منتشره در گلوبل تایمز نگاهشده است که تأسیس «گروپ پامیر» در واقع احیای مسیر باستانی ابریشم خواهد بود که از این منطقه عبور می نمود. بناءً چین در این زمینه سرمایه گذاری اش را در راستای اعمال سرکها، پایپ لاین، برق و سایر زیر ساختها متمرکز گردانیده که در نتیجه پاکستان و افغانستان را به آنکشور وصل می نماید.

مسیر «واخان» که چین را با افغانستان وصل میکند در همجواری شهر کاشغر موقعیت داشته و انکشاف حاصله باعث **ایجاد زون اقتصادی** در دور ترین نقطه ایالت سنگیانگ گردیده است. چین خواهان احیای ابهت افسانوی کاشغر در راه ابریشم بوده که اکنون میتواند منحنی مسیر ارتباطی میان چین، پاکستان، افغانستان و منطقه بی آسیای میانه به کار گرفته شود.

هکذا احداث خط آهن از سنگیانگ به تاجکستان، افغانستان و پاکستان طرحی دیگریست که دسترسی چین به منابع انرژی شرقمیانه را از طریق بندر گوادر در پاکستان میسر گردانیده و همزمان ایران را نیز با آنکشور متصل میگرداند.

آیا چین نیروی نظامی به افغانستان اعزام خواهد کرد؟

چین به منظور حفاظت از توسعه تدرکات انرژی، تقویت نیروهای نظامی اش را روی دست گرفته و از سال ۲۰۰۹ بدینسو با استفاده از بودجه نظامی اش، تطبیق پروژه های بنیادی را در مسیر «واخان» راه اندازی نموده است.

مسیر «واخان» جاده ایست به طول ۷۵ کیلومتر که امکان تمدید آن الی ۱۰ کیلومتر به داخل خاک افغانستان، اعتبار از نقطه سرحدی، مدنظر میباشد. جاده مزبور به هدف گزیه های سرحدی و انتقال مواد مورد نیاز به واحدهای مرزی، مورد استفاده قرار میگیرد.

باید متذکر شد که سفربری و اعزام عاجل نیروهای نظامی به منظور حفظ ثبات، به مثابه پلانهای کلیدی، از جانب نیروهای ارتش که قبلاً در چهار چوب پروژه های بنیادی و امنیت پروژه های انرژی چین در ساحه حضور دارند، تطبیق خواهد گردید.

چین در راستای تطبیق پالیسی متذکره از وضعیت مناسبی در منطقه بر خوردار می باشد. این کشور از مناسبات خوبی با طالبان، دولت فعلی افغانستان، ایران و پاکستان

با گسترش نشان پای استراتژیکی و اقتصادی چین در افغانستان، پیکنگ به منظور حفاظت از منافع اش در منطقه، شدیداً توجه را به تقویت ارتش متمرکز گردانیده است. چین میتواند با اعزام نیروهای نظامی به افغانستان، شورش و جنگ را که تهدیدی به ثبات آنکشور تلقی میگردد، سرکوب نماید. چنانچه بر مبنای یک راپور، اخیراً ترکیه تصمیم اتخاذ کرده که در صورت افزایش ورود مهاجرین از کشور سوریه، به اعزام نیروی نظامی به آنکشور مبادرت خواهد ورزید.

طبق یک راپور، با وقوع حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، **چین حدود پنج الی پانزده هزار نیروی نظامی اش را از طریق جاده بی قراقرم و گذرگاه کولیک در پامیر خورد، به افغانستان اعزام نموده بود.**

در اگست ۲۰۱۰ حدود ۱۱۰۰۰ نیروی ارتش آزادیبخش مردم - ارتش چین غرض تعمیل پروژه های بنیادی در شاهراه قراقرم، وارد منطقه کشمیر گردیدند.

طبق راپور، در جنوری ۲۰۱۱، ارتش غرض حراست از بندری که چین در آن سرمایه گذاری کرده، اعزام نیرو به زون اقتصادی (راجین - سونبونگ) واقع در شمال شرق کوریای شمالی را رویدست گرفت.

اقدامات یاد شده از جانب چین که عمدتاً به منظور حفظ منافع اش انجام یافته، میرساند که شاید این کشور هر چه بیشتر در بُعد نظامی قضیه افغانستان منحنی دهلیز انتقالی و محل سرمایه گذاری عظیم چین در عرصه های انرژی و معادن، دخیل گردد.

چین قبلاً امکانات تخنیکی انتقال مال التجاره و نیرو به افغانستان را از طریق خط آهن فراهم نموده است. باید گفت که فعلاً در کشور چین پروگرام توسعه خط آهن به عنوان بخشی از نیازمندیهای نظامی قبول گردیده و ارتش فعالانه روی طرح و دیزاین ریل سریع السیر کار می نماید. به تاریخ ۱۷ نوامبر ۲۰۱۰ ارتش متعاقب ختم ماموریت امنیتی اش در نمایشگاه بین المللی شانگهای، برای اولین بار با استفاده از ریل سریع السیر «شانگهای - ننجینگ» دوباره به پایگاه خود برگشت.

به باور یکی از پژوهشگران در انستیتوت مطالعات استراتژیکی قزاقستان، در صورتیکه تهدیدی به امنیت و منافع استراتژیکی چین متوجه گردد، این همه انکشافات سریع در عرصه احداث جاده ها و خط آهن در آسیای مرکزی از جانب چین، نقشی را در انکشاف آینده ارتش چین بازی خواهد کرد. **افغانستان باید در مورد نزدیکی بیشتر با چین و سازمان همکاری شانگهای بیاندیشد.**

در باره این که چین چه گونه خواهد توانست خلای ناشی از خروج نیروهای امریکایی و ناتو را به منظور حفظ ثبات دول همجواریش پُر نماید، باید گفت، چین ضرورت ندارد **همانند ناتو و ایساف** به اعزام یک نیروی عظیم نظامی مبادرت ورزد که بعداً با مفاهیم **اشغال و جنگ** تعبیر گردد، بل این کشور از گزینه اعزام عاجل نیروهای نظامی با استفاده از تسهیلات ترانسپورتی موجود غرض اقدام سرکوب گرانه برخوردار است. امر مزبور چین را از پرداخت هزینه های هنگفت غرض استقرار نیروها و احداث پایگاه های نظامی در افغانستان که از جانب افغانها به مثابه **اشغال** پنداشته خواهد شد، به دور نگه داشته و همزمان نگرانیها را بابت حملات **افراطیون بالای اهداف نظامی چین** منتفی میگرداند.

Agricultural Machinery متقبل گردید تا به میزان ۵،۱۶ میگاوالت برق را تولید نماید. هنوز کار در بخشهای فوق جریان داشت که حملات هوایی نیروهای امریکا در افغانستان طی ماه نوامبر آغاز گردید. میتوان گفت که الی سال ۲۰۰۱ چین به پیمانہ وسیعی در افغانستان سرمایه گذاری نموده بود.

جولای ۲۰۰۱: هیئت طالبان به ریاست اتشه تجارتي مقیم پاکستان، مدت یک هفته را منحصت مهمان رسمی در چین سپری نمود. طی این مسافرت، وزارت تجارت چین یک سلسله تسهیلات تجارتي را به جانب طالبان فراهم ساخت. (تانگ جیاکسون) وزیر خارجه چین هنگام مسافرتش به پاکستان، با هیئت طالبان دیدار نموده ابراز داشت که به موضوع تحریمات وارده علیه طالبان در شورای امنیت سازمان ملل متحد توجه خواهد نمود.

اگست ۲۰۰۱: اسامه بن لادن به منظور کاهش نفوذ ایالات متحده امریکا، خواهان روابط نزدیکتر میان طالبان و چین گردید.

سپتمبر ۲۰۰۱: درست به روز ۱۱ سپتمبر، پروتوکول تجارتي میان طالبان و چین به امضاء رسید.

اکتوبر ۲۰۰۱: مبتنی بر اظهارات مولوی جلال الدین حقانی یکی از فرماندهان طالبان به روزنامه پاکستانی، چین حتی بعد از آغاز حملات نظامی امریکا بالای افغانستان، نیز روابط اش را با طالبان حفظ کرده و به کمکهای نظامی اش دوام میداد. ولی نحوه این مساعدتها روشن نبود. گفتنی است که این موضوع از جانب منابع سی آی ای نیز تأیید گردیده است.

دسمبر ۲۰۰۱: طبق گزارش رسانه های گروهی در هند، به تعداد ۱۸۵ تن متخصص مخابراتی چینی که مصروف کار در شرکت **Huawei** مقیم بنگلور بودند به ظن تهیه وسایل کنترول مخابراتی برای طالبان از خاک آنکشور اخراج گردیدند که این موضوع از جانب سفیر چین مقیم دهلی جدید تکذیب گردید. طبق اظهارات (آقای دونالد رامز فیلد) سابق وزیر دفاع ایالات متحده امریکا، حین عملیات نظامی در منطقه توره بوره، مقادیری از مهمات نظامی ساخت چین به دست آمده است که در مقابل، نطق وزارت خارجه چین در مورد اظهار بی اطلاعی کرد. مقامات امریکایی در افغانستان ابراز داشتند که در میان شورشیان دستگیر شده، تعدادی از حاملین پاسپورتهای چینی نیز موجود بودند.

چین و پاکستان: در پهلوی مناسبات نیک با طالبان، چین همواره در مورد قضیه افغانستان، پاکستان را منحصت یکی از متحدین استراتژییک اش مد نظر داشته است. واشنگتن نفوذ لازم را بالای پاکستان نداشته و این چین است که نه تنها پاکستان را در موارد گوناگون منجمله نظامی کمک کرده، بل در چهار چوب شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز یاری میرساند. در واقع چین خود را با پاکستان در برابر تهدیدات هند شریک ساخته است.

متعاقب کشته شدن اسامه بن لادن، آقای سید یوسف رضا گیلانی نخست وزیر پاکستان وارد پیکنگ گردیده و توافق به عمل آمد تا جانب چین ۵۰ فروند طیارات جنگی نوع (JF-17) را برای پاکستان تدارک نماید و به همین سان در آینده، طیاره های جنگی مدرن نوع (J-20) و (Xiaolong/FC-1) برای پاکستان نیز تهیه کند. میتوان اذعان داشت که اکنون پاکستان در تلاش از میان برداشتن وابسته گی نظامی اش به ایالات متحده امریکا میباشد.

مسؤولین استخباراتی ایالات متحده امریکا هراس دارند تا مبادا پاکستان بدنه هیلوکوپتر نوع (MH-60 Blackhawk) را که حین اجرای عملیات خاص علیه اسامه بن لادن در «ایبیت آباد» سقوط کرد در اختیار چین قرار دهد که در اینصورت چین به سیستم تخنیکی محرم هلیکوپتر سازی دسترسی پیدا خواهد کرد. چین قبلاً نیز در جنگ بالکان در اواخر سالهای ۹۰ به چنین اقداماتی توسل ورزیده است.

چین و ایران: ایران کشور است که از نفوذ زیادی بالای افغانستان بهره مند میباشد. از سال ۱۹۷۹ بدینسو هسته منافع این کشور در این امر نهفته است تا افغانستان به محل تهاجم کشور سومی علیه ایران مبدل نگردد.

بهره مند بوده و به رویت اسناد، در گذشته، به منظور جلوگیری از تحرکات ایغور ها در داخل خاک افغانستان علیه ایالت سنگیانگ آنکشور، با استفاده از شرکتهای مخابراتی مانند (ZTE) طالبان را در عرصه سیستم رادار و مخابراتی مساعدت کرده است. به همینگونه، چین افراد طالبان را در عرصه به کار برد راکتهای رهبری شده زمین به هوا نیز آموزش داده است.

در سال ۲۰۱۰ واشنگتن پست طی مطلبی نگاشت که «جنرال ماکسیوتیان» معاون لوی درستیز چین، طی ملاقاتی به رئیس جمهور کرزی پیشنهاد کرد که متعاقب خروج نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا و ناتو از افغانستان، چین حاضر به آموزش ارتش آنکشور میباشد. این درحالیست که چین قبلاً در روند آموزش نیروهای نظامی افغان دخیل بوده است.

سازمانهای استخباراتی نظامی و ملکی چین غرض تامین روابط حسنه میان دولت افغانستان و گلبیدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی، یکی از جنگ سالاران مشهور که با شبکه القاعده مرتبط میباشد، نیز اقداماتی را انجام داده است.

طبق اظهارات ریچارد دی فیشر متخصص امور نظامی چین، بهترین سناریو برای چین در مورد افغانستان همانا حمایت از آن بخش کشور است که تحت کنترول دولت افغانستان قرار دارد و همزمان باید چنان ترتیبی را اتخاذ نماید که امکان زیستن با طالبان قویتر را نیز فراهم گرداند.

باید گفت که امر مزبور فشار موجود بالای نظامیان پاکستان این متحد چین را کاهش بخشیده و همزمان دسترسی اقتصاد گسترده یی چین و نفوذ آنکشور در افغانستان را نیز به همراه خواهد داشت.

ارتباط چین و طالبان:

دسمبر ۱۹۹۸: متعاقب شورشها در ایالت سنگیانگ، حسب تقاضای پیکنگ، پاکستان زمینه ملاقات پنج دیپلمات ارشد چینی با ملا محمد حسن (معاون رهبری طالبان)، ملا عبدالرزاق (وزیر داخله) و ملا عبدالرحمن زاهد (معین وزارت امور خارجه طالبان) را در کابل فراهم نمود. طی این دیدار، دیپلماتهای چینی اطمینان حاصل کردند که طالبان اجازه نخواهند داد تا خاک افغانستان بر علیه کشور چین مورد استفاده قرار گیرد.

در این دیدار روی موارد آتی توافق به عمل آمد: آغاز پروازهای مستقیم میان کابل و ارومچی، علایق آزاد تجارتي، افزایش میزان مساعدتهای غذایی چین به افغانستان، تهیه و تدارک تسلیحات و مهمات نظامی طالبان از جانب چین. به همین منوال، طالبان دو عدد راکت منفرج ناشده نوع کروز امریکایی را در برابر ۴۰ میلیون دالر امریکایی تحویل چین کردند.

اکتوبر ۱۹۹۹: ملا محمد عمر پیام تبریکی را به مناسبت روز ملی چین از طریق رادیو شریعت به دست نشر سپرد.

نوامبر ۲۰۰۰: هیئت وزارت امنیت دولتی چین به شمول تعدادی از اندیشمندان انستیتوت روابط بین المللی معاصر از کابل و قندهار دیدار به عمل آوردند.

دسمبر ۲۰۰۰: هیئت چینی تحت ریاست (لو شولین) سفیر آنکشور مقیم پاکستان، دیداری را با ملامحمد عمر در افغانستان انجام داد. طی این ملاقات، طالبان از چین تقاضا نمودند تا در برابر تحریمهای وارده از جانب ایالات متحده امریکا و روسیه علیه طالبان، از حق ویتو اش در شورای امنیت سازمان ملل متحد استفاده نماید.

همچنان در سال ۲۰۰۰: شرکت چینی **Huawei Technologies** با امضای قراردادی با جانب طالبان، متقبل گردید تا به تعداد ۱۲۰۰۰ لین تیلیفون را در قندهار تهیه و فعال نماید و شرکت (ZTE) توافق نمود تا به تعداد ۵۰۰۰ لین تیلیفون را در کابل تهیه و فعال نماید.

سال ۲۰۰۱: چین در موارد آتی آماده همکاری با طالبان گردید:

آغاز کار ترمیم شبکه برق در افغانستان که بنا بر جنگهای طولانی صدمه دیده بود، آغاز کار ترمیم بند کجکی در هلمند، آغاز کار ترمیم بند دهلا در کندهار، آغاز کار ترمیم بند برشناکوت در ننگرهار، آغاز کار ترمیم پروژه سمنت هرات، Dongfeng

مارکیت‌های افغانستان مملو از کالاهای تجارتي چین بوده و روند مسافرت‌های تجارتي میان دو کشور به طور فزاینده جریان دارد. چین در انتظار آرامش وضعیت در افغانستان و اتصال به کشور ایران، پروژه شاهراه افغانستان - ایران در شمال و سایر پروژه‌های خط آهن و پایپ لاین را تمویل می‌نماید.

در مقابل، ایران نیز با در نظر داشت تحریمات وارده بالای آنکشور، مسیر تبادلات تجارتي اش را از طریق یاد شده با چین انتخاب کرده است. زیرا مسیر آبی به عنوان راه صادرات و واردات، تحت نظارت شدید نیروهای بحری امریکا قرار دارد.

استراتژی (AF-Xin): سرمایه‌گذاری در افغانستان بخشی از استراتژی «انکشاف مناطق غربی» چین به شمار رفته که به هدف با ثبات سازی ایالت سینگیانگ در منطقه پیگیری می‌شود.

از آنجائیکه تامین تمامیت ارضی به شمول مناطق **تایوان، تبت و سنگیانگ**، از جمله اهداف حزب کمونیست چین محسوب میگردد، بناءً در این زمینه با ثبات سازی منطقه آسیای میانه و افغانستان در چهار چوب سازمان همکاری شانگهای، به عنوان عنصر کمکی نقشی را ایفاء خواهد نمود.

چین تا به حال علاقمند اقدام و یا واکنش سیاسی قاطع در افغانستان نیست زیرا هنوز هم در افغانستان آتش بس نسبی حکمفرما بوده و این امریست که آنکشور را در حصول اهداف اقتصادی اش قادر میگرداند.

چین میتواند در فضای همزیستی مسالمت آمیز با طالبان، دولت افغانستان، القاعده و یا هر گروه دیگر به سر برد. این کشور می‌خواهد تا در هر نوع شرایط دشوار جنگی، روابط اش را تداوم دهد چنانچه در قبال کشور سودان نیز چنین کرده است.

چین و ایالت متحده امریکا هر دو سعی می‌نمایند تا منافع شان را بر مبنای یک دیالوگی که ثبات و توسعه اقتصادی را در بر گیرد با هم شریک سازند. از آنجائیکه استراتژیهای (AF-Xin) چین و (AF-Pak) ایالات متحده امریکا در انطباق با هم قرار داشته و مبین منافع متقابل در راستای مبارزه علیه شورشگری و با ثبات سازی افغانستان اند پس دیده می‌شود که امکان مؤفقیت همکاری میان آنها در آینده چه گونه خواهد بود؟

حدود همکاریها میان چین، امریکا / ناتو: از دیدگاه واشنگتن، منافع ایالات متحده امریکا، ناتو و نیز دول عضو سازمان همکاری شانگهای در افغانستان نهفته است. چین و روسیه به خاطر آموزش شورشیها در افغانستان که سنگیانگ و چیچین را هدف قرار میدهند، به مشکلات روبرو اند. ایالات متحده امریکا نمیخواهد القاعده با استفاده از افغانستان به عنوان پناهگاه، بار دیگر حریم آنکشور را مورد تهاجم قرار دهد. همینطور مواد مخدر پرآبلم دیگریست که از افغانستان، پاکستان و ایران به میزان بلند به چین سرازیر میگردد.

چین و ایالات متحده امریکا هر دو از روند دیالوگ میان حکومت رئیس جمهور کرزی و طالبان که منجر به ثبات افغانستان، زمینه ساز زیر ساختهای اقتصادی و مبدل گردیدن افغانستان به یک مرکز و معبر تجارتي گردد، حمایت میکنند. امر مزبور پروژه پایپ لاین گاز ترکمنستان - افغانستان - پاکستان - هند (TAPI) را به فعالیت آورده که در نتیجه باعث انتقال ذخایر انرژی کسپین به آسیای جنوبی خواهد شد. بناءً چنین به نظر میرسد که ناتو و سازمان همکاری شانگهای هر کدام، منافع اقتصادی مختص به خود را دنبال می‌کنند.

در سال ۲۰۰۹ ناتو خواهان **مشارکت چین** با ناتو - ایساف و اعزام نیرو به افغانستان گردید. علاوهً از چین خواسته شد تا اجازه دهد مسیر **واخان** به عنوان راه **بدیل لوژیستیکی پاکستان** که پُرخطر میباشد، به کار گرفته شود. رهبران و ستراتیژیستهای چین حضور سازمان همکاری شانگهای و ناتو در افغانستان را به عنوان یک امر انحصاری پنداشته، به ناتو منحیث **وسیله هژمونیزم ایالات متحده امریکا** در امر مداخله در امور داخلی کشورها نگاه میکنند.

طوریکه قبلاً نیز تذکر به عمل آمد، چین بدین باور است که مبتنی بر امضای پیمان های دفاعی از جانب ایالات متحده امریکا با جاپان، کوریای جنوبی، استرالیا، فلیپین،

تهران نمیخواهد افغانستان در **پلانفورم ضد ایران** قرار گیرد بناءً به منظور ایجاد نوعی از توازن میان حلقهات هوا خواه پاکستان و عربستان در افغانستان، روابط عمیق اش را با اهل تشیع افغانستان و سایر فارسی زبانان آنکشور تأمین کرده است.

چین مناسبات خوبی را با پاکستان، ایران و عربستان سعودی داشته و همزمان رقابت اش را با ایالات متحده امریکا در زمینه تأمین ثبات از طریق دیالوگ با اطراف درگیر در افغانستان داشته است. چین خود را در **نگرانیهای ایران** مبنی بر احتمال تهاجم نیروهای امریکایی از خاک افغانستان علیه آنکشور **شریک** میدانند.

حضور نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا در عراق و افغانستان را میتوان در **حکم محاصره ایران** از جناحهای غرب و شرق نامید. به همین سان، چین نیز بدین باور است که غرباً از جانب نیروهای امریکایی مستقر در افغانستان و شرقاً از جانب اتحاد آسیایی مخالف چین یعنی کوریای جنوبی، جاپان، فلیپین، تایوان در محاصره کشیده شده است. بناءً چین تلاش دارد در **هماهنگی با ایران**، روند **خروج** نیروهای امریکایی و ناتو را از افغانستان فراهم گردانیده و همزمان رئیس جمهور کرزی را معتقد سازد تا مشارکت با چین را به جای ایالات متحده امریکا ترجیح دهد.

عضویت دایمی چین در شورای امنیت سازمان ملل متحد عنصر کمکی دیگریست در قبال سیاست افغانستان - پاکستان. گذشته ها نیز نشان داده که کشور چین در شورای امنیت سازمان ملل، طور پایدار از کشورهای چون کوریای شمالی، سودان، زیمبابوی، برما و طالبان در برابر تحریمات وارده به دفاع برخاسته است.

(لیندا یاکوبسون Linda Jakobsson) دایرکتر پروگرام چین و امنیت جهانی در استهکولم میگوید، چین در شورای امنیت سازمان ملل متحد از مواضع **دول در حال رشد** دفاع کرده و در برابر امریکا ایستاده گی نموده است. این موضوع تصویر خاصی از این کشور ارایه میدهد.

چین سه تریلیون دالر را غرض حمایت اقتصادی از رژیمهای همسو با آنکشور مانند کوریای شمالی، سودان و برما اختصاص داده است. تنها در کوریای شمالی چهل در صد عاید سرانه این کشور را مساعدتهای پولی چین تشکیل میدهد.

در حالیکه ایالات متحده امریکا و کشورهای اروپایی شامل سازمان ناتو درگیر بحران اقتصادی اند، چین شاهد رشد دو چندان اقتصادی بوده و توانایی مساعدتهای پولی به خارج از کشور را نیز دارد.

رئیس جمهور چین اخیراً طی نشست سالانه سازمان همکاری شانگهای، تعهداش را مبنی بر مساعدت ۱۲ بلیون دالر به عنوان قرضه به دول اعضای سازمان شانگهای اعلام داشته و افزود که روال مزبور در آینده نیز تداوم خواهد یافت.

بانک صادرات - واردات چین مساعدتهای مالی را در راستای زیر ساختهای انرژی برای سازمان همکاری شانگهای اعلام داشته و قرار است طی ده سال آینده میزان مبادلات تجاری میان چین و اعضای سازمان همکاری شانگهای از ۱۲ بلیون به ۸۴ بلیون دالر امریکایی افزایش یابد. این امر میرساند که شمولیت افغانستان در سازمان همکاری شانگهای، از نظر اقتصادی برای این کشور سودمند خواهد بود.

میزان سرمایه گذاری چین در افغانستان: چین از قبل، میزان بالای سرمایه گذاری را در افغانستان داشته است. اخیراً شرکت (Jiangxi Copper Co.& Metallurgical Corp of China) در میان شرکتهای رقیب روسی، امریکایی و سایر کنسرسیومها برنده قرار داد ۳۵ بلیون دالری **استخراج معدن مس عینک افغانستان** گردید. هکذا این کشور تلاش دارد تا در **روند مزایده استخراج معدن آهن حاجی گک افغانستان** به ارزش ۵ الی ۶ بلیون دالر و عرصه های نفت و گاز نیز سهمیم گردد.

شرکتهای (Huawei و ZTE) چین قبلاً در مشارکت با وزارت مخابرات افغانستان مصروف تطبیق پروژه تیلیفونهای دیجیتال بوده و به همین گونه، گروه ساختمانی ریلوی این کشور مصروف کار در پروژه های خط آهن افغانستان میباشد. در ولایت پروان افغانستان، شرکتهای چینیایی مصروف تعمیر پروژه های آبیاری بوده و همزمان شماری از شفاخانه ها را در کابل و قندهار اعمار نموده اند.

پایپ لاین (TAPI) راه عملی این خواهد بود تا به مقصد تامین صلح و ثبات در افغانستان **تحت چتر سازمان همکاری شانگهای** فعالیت نماید. این امر بدون شک منافع ایالات متحده امریکا و ناتو را متضرر خواهد ساخت. کلب انرژی سازمان همکاری شانگهای، به عنوان بلوک نیرومند تولید، مصرف و ترانزیت انرژی، حوزه اروپا و آسیای شرقی را در یک وابسته گی کشیده است. روسیه و ایران دو کشور غنی از ذخایر انرژی گاز طبیعی در جهان، در تعامل با چین و هند، **مارکیت‌های با ثبات مصرفی** را به وجود آورده اند.

طی نشست سالانه سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۶، روسیه و ایران از **Gas Exporting Countries Forum (GECF)** سازمان کشورهای صادر کننده گاز طبیعی خواستند تا نهاد جدید **اوپک - گاز** ایجاد گردد. از آنجائیکه اکثریت اعضای ناتو همزمان عضو اتحادیه اروپا نیز میباشند، **کلب انرژی سازمان همکاری شانگهای** لجام گسیخته گی ایالات متحده امریکا و ناتو را در سیاست‌های خارجی شان قویاً مهار خواهد نمود.

سازمان کشورهای صادر کننده گاز طبیعی **Gas Exporting Countries (GECF) Forum** در دوحه - قطر مستقر بوده و از سال ۲۰۰۱ بدینسو در ایران نیز نماینده گی دارد. اعضای این سازمان در واقع بر ۷۰ فیصد ذخایر گاز، ۳۸ در صد پایپ لاین و ۸۵ فیصد تولید و تجارت در سطح جهانی نظارت دارند. در اکثر این کشورها مانند: الجزیرا، بولیویا، مصر، کینیا، ایران، لیبیا، نایجریا، قطر، روسیه، ونزوئلا، ترینیداد و توباگو رژیمهای استبدادی مستقر اند. شماری از این کشورها در روابط خویش با غرب دچار مشکلات اند. انگولا و یمن خواهان عضویت در این نهاد بوده، قزاقستان، هاند و ناروی به عنوان اعضای ناظر در این نهاد حضور دارند.

روسیه، ایران و قطر مجموعاً کنترل ۶۰ فیصد عرضه گاز در جهان را داشته و طی سال ۲۰۰۹ با اعلام ایجاد **کارتل، ترس و رعب** را در **اتحادیه اروپا** که نصف نیازمندیهای شان به گاز طبیعی روسیه وابسته میباشد، ایجاد نمودند. در بسا موارد، **(GECF)** شباهت با سازمان اوپک **(OPEC)** دارد. سازمان اوپک در سال ۱۹۶۰ تاسیس گردید. نهاد مزبور در وهله نخست مؤثریتی نداشت ولی متعاقب تغییرات سیاسی و ساختاری در مارکیت به ویژه تحرکات عربستان سعودی و متحدین اش طی دهه ۷۰، سازمان مزبور در مارکیت جهانی نفت از مؤثریت خاصی بر خوردار گردید. اعضای اوپک تلاش حصول بلیونها دالر را در چوکات کارتل اقتصادی، از کشورهای مستهلک داشتند که مدارس و نهادهای تروریستی را تمویل میکردند. طی سال ۱۹۷۳ هنگام جنگ **(Yom-Kippur)** سازمان اوپک به مثابه حربه سیاسی، نقش قوی را در **تحریمات علیه غرب** به بازی گرفت. کشورهای شرق آسیا مانند جاپان، کوریای جنوبی و چین هنگام جنگ اعراب و اسرائیل، کنار عربستان سعودی را گرفتند. هرگاه پروژه پایپ لاین گاز **(TAPI)** شامل محدوده سازمان همکاری شانگهای گردد، امر مزبور روند ایجاد کلب انرژی و اوپک گاز را تسهیل خواهد نمود.

ترکمنستان از لحاظ میزان ذخایر گاز، بعد از روسیه، ایران و قطر، مقام چهارم را داشته و عرضه کننده کلیدی گاز در پروژه پایپ لاینهای گاز **(TAPI)** و **(Nabucco)** میباشد. پروژه پایپ لاین گاز **(TAPI)** در با ثبات سازی افغانستان نقش مهمی را ایفا خواهد نمود. علی الرغم آنکه ترکمنستان عضویت در سازمان همکاری شانگهای و **(GECF)** را ندارد، ولی کشورهای چین و روسیه از ترکمنستان دعوت کردند تا به عنوان مهمان در نشست سالانه سازمان همکاری شانگهای حضور به هم رساند. **ترکمنستان** به منظور **جلوگیری از فشارهای روسیه و چین**، علاقه مند آن است تا راه **مستقل** خودش را در عرصه منابع انرژی پیگیری کرده و از این کشورها دوری گزیند. ایالات متحده امریکا در تلاش است تا به منظور **حفظ اثرگذاری در منطقه**، با دخیل گرداندن ترکمنستان و افغانستان، طریق ایجاد همکاریها با همسایه گان این دو کشور را سراغ نماید. هکذا ایالات متحده امریکا در برابر موضعگیری چین مبنی بر برون راندن منافع غرب و پایاندگی به حیات پایپ لاینهای **(TAPI و Nabucco)** توسط سازمان شانگهای، مقاومت خواهد نمود.

تایلند و همکاریهای نظامی این کشور با تایوان، سنگاپور و اندونیزیا، در یک **حلقه محاصره** کشانیده شده و متعاقب حوادث یازدهم سپتمبر که منتج به حضور نیروهای امریکایی - ناتو در افغانستان و منطقه آسیای میانه گردید، این دایره محاصره **وسیعتر** گردیده و بر آزادی عمل آنها (امریکا - ناتو) افزوده است.

(دای کسو) افسر قوای هوایی و استراتژیست نظامی چین طی مطلبی می نویسد که: چین «به شکل صلیب» در حلقه محاصره کشیده شده است. این حلقه از جاپان آغاز گردیده و از دریای جنوب چین الی هند و افغانستان، ملتها را به هم پیوند داده است. به همین سان، حلقه **سیستم دفاع راکتی ایالات متحده امریکا** در دورادور چین نیز «به شکل صلیب» قد برافراشته است.

با درک این موضوع که چین عمیقاً به مقاصد و دیدگاه های ایالات متحده امریکا به دیده **شک** می نگرد، در نشست سالانه اخیر سازمان همکاری شانگهای هر گونه **اقدام یک جانبه** در راستای سیستم دفاع راکتی، طی اعلامیه یی تقبیح گردیده است.

سازمان همکاری شانگهای و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد جاگزین نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا و ناتو:

چین مصرانه خروج نیروهای امریکایی و ناتو از افغانستان را به عنوان **پیش شرط** تامین صلح و ثبات در این کشور دانسته و جا به جایی نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد در همکاری با سازمان همکاری شانگهای را بدیل نیروهای نظامی امریکایی و ناتو پیشنهاد می نماید.

در سازمان همکاری شانگهای، ساختار ضد تروریزم موجود بوده که در راستای مسایل امنیتی عمل می نماید. در این زمینه میتوان به تمرینات مشترک نظامی سازمان همکاری شانگهای طی سالهای اخیر اشاره کرد.

طی دهه های گذشته، چین به طور فزاینده در عملیات نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد به ویژه در قاره افریقا سهم گرفته و بدین ارتباط، میان پنج عضو دایمی شورای امنیت سازمان ملل، دست بالا دارد.

اگر چه ایالات متحده امریکا تلاش مینماید با سهمگیری در عملیات فرامرزی غرض ایجاد صلح و ثبات به حضورش در افغانستان و منطقه تداوم بخشد ولی طوریکه به مشاهده میرسد قلمرو سازمان همکاری شانگهای منطقه آزاد اعلام گردیده و روی همین ملحوظ، طی سال ۲۰۰۵ عضویت ایالات متحده امریکا در سازمان همکاری شانگهای به عنوان عضو ناظر، مورد قبول واقع نگردید.

پایپ لاین (TAPI) و سازمان همکاری شانگهای: سازمان همکاری شانگهای علاقه مند است تا پروژه پایپ لاین ترکمنستان - افغانستان - پاکستان - هند **(TAPI)** را تحت چتر خویش قرار داده و تلاشهای **ناتو** در جهت حفاظت پایپ لاین و تداوم عملکردهای این نهاد را بعد از سال ۲۰۱۴ **بی اثر** سازد. این که چه نیروی، **سازمان همکاری شانگهای** و یا نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد جاگزین نیروهای ناتو در منطقه خواهد گردید هنوز روشن نیست ولی روشن اینست که همین اکنون پروژه پایپ لاین **(TAPI)** تحت چتر ایالات متحده امریکا و بانک انکشاف آسیایی قرار دارد. با آنکه سازمان همکاری شانگهای مصمم است تا پروژه پایپ لاین یاد شده را وارد محدوده خویش گرداند ولی کشور **ترکمنستان** به حیث منبع اصلی پروژه هنوز هم به عنوان عضو **مهمان** در این سازمان حضور دارد.

سکرتر جنرال سازمان همکاری شانگهای (مرادبیک ایمانعلیوف) ابراز داشته است که فعلاً سازمان همکاری شانگهای غرض ایجاد «کلب انرژی» در حال مشورت بوده که این امر بدون شک همکاریها در عرصه انرژی را میان اعضای سازمان تقویت خواهد بخشید. موصوف همچنان افزوده، با آنکه تا هنوز پروژه پایپ لاین **(TAPI)** خارج از محدوده سازمان همکاری شانگهای قرار دارد ولی باید گفت که پروژه یاد شده خلیبها جالب بوده و برای همه جوانب دخیل، امر مهم به شمار میرود. **هکذا اهمیت این پروژه در قبال قضیه افغانستان به درستی قابل درک میباشد.**

کلب انرژی سازمان همکاری شانگهای و طرح نهاد اوپک - گاز: برای پروژه

شعری از سلیمان دیدار شفیعی

تلبیس

باز آمده صیاد به افسون و بهانه
تا بَرکشد این مُلک به دام از پی دانه
هر لحظه زند چنگ، به صد حيله و نیرنگ
سالوس به رقص آمده با چنگ و چغانه
سازش مَنبوشید که در زخمه به هر تار
صد فتنه نهان دارد و صد رنگِ فسانه
خفاش کجا و هنر مرغِ شباهنگ
جان می طلبد جُغد، به آهنگ و ترانه؟!
بازش مگذارید، چه سرهای بلندی
کاین عامل بیداد نینداخت ز شانه
آغشته به خون دست وی از شانه جدا باد
کز شاخ کهنسال جدا کرد جوانه
صد بار من و لانه من گاه بهاران:
با تیر بلا بسته به صد گونه نشانه
این نوکر ابلیس نهان کرده به تلبیس
ماهیت شیطنی کردارِ دوگانه
آیا چه گناه کرده که شد خانه خورشید
جولانگه اشباح شیاطین شبانه?!
کابل ۱۳۸۵/۴/۷

به ادامه صفحه اول

اصولیت موضع طبیعی ..

احیای حزب وطن از طریق «مجمع عالی حزب وطن»، در برابر طرح سازنده نهضت آینده افغانستان قرار گرفتند.

نهضت آینده افغانستان با باورِ راسخ به مواضع چپ اصولی، با تحلیل عمیق از دشواریها، موانع و ویژه گیهای روند تشکل دوباره چپ افغانی در یک نهاد نیرومند سیاسی و با افشای به موقع اشتباهات، نیرنگها و عوامفریبیهای افراد و دسته هایی که همیشه نقشهای اسف انگیز و ویرانگرانه بی را در جنبش انقلابی افغانستان بازی کرده اند، طرح سازنده خویش را در خدمت نهادهای داخل کشور قرار داد که خوشبختانه در کل مورد تائید قرار گرفت.

در طرح پیشنهادی نهضت آینده افغانستان مبنی بر ایجاد «اتحادیه احزاب و سازمانهای چپ، مترقی، دموکراتیک و میهنی» اصول زیر در نظر گرفته شده است:

- ۱- حفظ هویت ایدیالوژیک، سیاسی و ساختاری تمام سازمانهای عضو اتحادیه؛
- ۲- پذیرش یک پلاتفورم سیاسی به حیت برنامه عمل اتحادیه در فعالتهایش در وضعیت سیاسی کشور؛
- ۳- حضور نماینده گان تمام سازمانهای عضو در رهبری دسته جمعی و اتخاذ تصمیم بر اساس وفاق و یا دو ثلث آراء؛
- ۴- فعال شدن میکانیزمهای دموکراتیک برای رسیده گی به تخطیها و اختلافات احتمالی در زنده گی درونی اتحادیه.

رفقا به ساده گی در می یابند که یگانه راه ممکن برای داشتن یک نهاد مترقی در افغانستان امروز تحقق همین طرح است که هم هویت و تشکیلات سازمانهای امروزی را محفوظ میدارد و هم زمینه عملی نزدیک شدن آنها را در بستر مبارزه مشترک فراهم میسازد. رسیدن به تشکل یک حزب بزرگ مردمی (که به یقین آرمان تمام مبارزان دادخواه و رفقای وفادار به اندیشه ها و مرامهای آغازین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دیگر سازمانهای چپ انقلابی است) تنها در بستر مبارزه سیاسی - اندیشه بی برای رفاه خلق و ایستاده گی در برابر سیادت ایدیالوژیک - سیاسی ارتجاع و امپریالیزم، میتواند میسر باشد.

در فضای جدیدی که پس از آزمونهای ناکام به وجود آمده است، نهضت آینده افغانستان از تمام رفقای وفادار به آرمانهای زحمتکشانش افغانستان - انفرادی یا متشکل - تقاضا میکند تا از تلاشهای مجمع همسویی و نجات در داخل کشور، مبنی بر ایجاد «یک ساختار متحد متشکل از نیروهای دموکرات، ترقیخواه و میهنی» حمایت کنند و در راه تحقق آن به تلاش جدی و پیگیر بپردازند.

باید آدمها و گروه های مانع را از سر راه تشکل دوباره چپ افغانی دور کرد و مواضع اصولی را که نهضت آینده افغانستان مطرح میکند به کرسی نشاند و پیروز ساخت.

چنین است وظیفه تأخیر ناپذیر مبارزان راستین چپ افغانی!

آینده

د افغانستان د آینده غورځنگ مرکزی اورگان

صاحب امتیاز: نهضت آینده افغانستان

مدیر مسؤل: قدوس زیریر

سکرتر مسؤل: عصمت نایبخیل

وجه اشتراک سالانه و یا شش شماره: مبلغ ۲۰ یورو

بانک و نمبر حساب:

Name of the Bank:

Credit Mutuel

IBAN (International Bank Account Number):

FR76 1027 8012 2600 0201 0220 151

BIC (Bank Identifier Code): CMCIFR2A

آدرس تماس بامدیر مسؤل:

ayenda-editor@ayenda.org

آدرس تماس با سکرتر مسؤل:

asmat_n@hotmail.com

آدرس سایت انترنیتی نهضت آینده افغانستان:

www.ayenda.org

تحت نظر هیئت تحریر:

مجاور احمد زیار، ببرک ارغند، داود اسعد، قدیر محبوب،

شمس صمدی،